

روایهای صادق

مشخصات کتاب

مؤلف: علی نظری منفرد

ناشر: سرور

پیش‌گفتار

در میان پدیده‌های جهان، امور شگفت‌آور فراوانی وجود دارد، بلکه باید گفت که همه پدیده‌های آفرینش از بزرگ‌ترین کرات تا کوچکترین ذرات، شگفت‌آور است و عالم پر است از امور اعجاب‌انگیز. بنابراین همه پدیده‌ها شگفت‌آور است. اما آنها پدیده‌ها در بر انگیزند اعجاب‌افراد یکسان و مساوی نیستند. انسان گاهی در برابر مشاهده یک پدیده، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفته و شگفت‌زده می‌شود که او را از همه چیز به جز آن امر اعجاب‌انگیز غافل می‌نماید. قرآن کریم ما را به مشاهده و مطالعه پدیده‌های شگفت‌انگیز آفرینش دعوت می‌کند: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرًا) (۱) «آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟ و به کوهها نظر نمی‌کنند که چگونه در جای خود نصب گردید؟ و زمین را نمی‌نگرند که چگونه گسترده

۱-الغاشیه: ۱۷-۲۱.

{صفحه ۹}

و هموار گشته است؟ پس تذکر کرده که تو فقط تذکر دهنده می باشی» قرآن از این امور اعجاب آور به آیات و نشانه ها تعبیر می کند (سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۱) البته تکرار پدیده ها و مشاهده پی در پی و متوالی آن ممکن است از میزان شگفتی آن بتدریج بکاهد و آن امر اعجاب انگیز پس از گذشت مدتی به صورت امری عادی در آید و لکن در

حقیقت آن چیز به خودی خود شگفتی و اعجاب را به همراه دارد و این تکرار و استمرار است که برای آن شخص که به طور مستمر آن امر را مشاهده کرده است از میزان اعجاب آن می کاهد اما با کمی دقت و فکر باز آن امر اعجاب آور است.

از جمله امور شگفت انگیز خوابیدن و خواب دیدن می باشد، انسان هنگام بیداری مشاعر و حواس او فعال است؛ اما وقتی خواب بر او مستولی شد ناگهان حواس او از فعالیت باز می ایستد و جوارح او پس از تحریک، ساکن و آرام گردیده و به خواب می رود. خواب در حقیقت نمودی از مرگ و مثالی از مردن است و گفته شده: «النوم اخو الموت؛ مرگ برادر خواب است» براستی خواب امری شگفت آور است؛ تکرار و ادامه آن در هر شب و روز از میزان اعجاب آن کاسته است.

خواب یکی از پیچیده ترین مسائل مربوط به انسان است

۱-فصلت: ۵۳.

{صفحه ۱۰}

و در حقیقت یکی از آیات الهی و از جمله پدیده های شگفت آور است که نقش مهمی در تداوم حیات همه جانداران ایفاء می کند. قرآن کریم به این امر اشاره کرده است و می فرماید: (وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) (۱) «از آیات و نشانه های پروردگار، خواب شما در شب و روز است». در رابطه با علت و یا عللی که آدمی به خواب می رود نظریه های گوناگونی ارائه شده است، اما از خواب اعجاب انگیزتر خواب دیدن است که از دیر زمان برای انسان به صورت یک امر عجیب مطرح بوده است. در این که رویا و خواب

دیدن از ویژگیهای انسان است و یا این که حیوانات هم مانند انسان خواب می بینند تردید وجود دارد، ممکه است گفته شود این گونه ادراک از شاخصه های انسان و از مختصات اوست و حیوانات تنها دارای احساس هستند و یا به تعبیر دیگر ادراکات درونی و مشاهدات قلبی که خواب و رویا از آن جمله است از ویژگیهای انسان می باشد، البته در این امر تردیدی نیست که حیوانات همانند انسان به خواب می روند.

به هر حال تصدیق و پذیرش این امر که انسان وقتی به خواب می رود ادراکات درونی او هم چنان فعال است، در آن هنگام که حواس ظاهری او به طور کلی از فعالیت باز می ایستد امری بدیهی و غیر قابل انکار می باشد اما درباره حقیقت رویا

۱-الروم: ۲۳.

{صفحه ۱۱}

و خواب اظهار نظرهای مختلفی شده است که در بررسی های آینده به شرح و توضیح آنها خواهیم پرداخت. و چه بسیار خوابهایی که از یک حادثه و رویداد که در آینده

تحقق می یابد خبر می دهد و آن رویداد و حادثه نیز پس از خواب به وقوع می پیوندد، و صحت و درستی آن خواب را برای بیننده آن رویا و دیگران قطعی و مسلم می سازد، بنابراین نمی توان تردید کرد که برخی از خوابها برخوردار از حقیقت و واقعیت است، نه این که معلول و نتیجه فعل و انفعالات جسم و یا مزاج و دستگاہ گوارش انسان باشد، و یا آن که شخص در بیداری چیزی را مشاهده نموده و آن را در خاطر ذهن خود سپرده و همان را در خواب مشاهده می نماید،

و یا این که خواب معلول و نتیجه افکار پریشان و ناراحتیهایی در بیداری است که در خواب به صورت صحنه های مدهش و مخوف جلوه می کند و گاهی شخص با مشاهده این گونه صحنه ها ناگهان با اضطراب و وحشت زیادی از خواب بر می خیزد که البته این گونه خوابها و رویاها را نمی توان نادیده گرفت و انکار کرد، اما مقصود و هدف خوابها رویاهایی است که از این سنخ نبوده بلکه حاکی از یک رویداد و حادثه است و بعداً آن امر تحقق می پذیرد اما درباره علل یا عواملی که رویا و خوابها را به دنبال دارد هر گونه تفسیر و توجیهی بشود نسبت به آنچه که مورد بحث و بررسی می باشد و آن خواب هایی است که واقعیت دارد تفاوتی

{صفحه ۱۲}

نمی کند، در حقیقت این نوع خواب ها که بعداً محقق می شود و صحت آنچه بیننده در خواب دیده تایید می کند نوعی اخبار از غیب و آگاهی قبل از وقوع یک رویداد است.

و با توضیح بیشتر انسان قادر است نسبت به برخی از حوادث و رویدادها که در آینده بوقوع می پیوندد از طریق شناسائی علل و اسباب آن به طور تفصیل و یا اجمال اطلاع حاصل کند، اما در همه موارد این طور نیست و در بسیاری از موارد شناسائی و اطلاع از علل حوادث که در آینده رخ می دهد مقدور نیست، و اگر درباره یک امر اظهار نظر

کند به صورت تخمین و احتمال است و در بسیاری از حوادث و رویدادها که در مستقبل زمان رخ می دهد، درب آگاهی

و اطلاع بروی حواس انسان بسته است و چه بسیار مسائلی که در زندگی اشخاص اتفاق می افتد که هرگز در خاطر او چنین رویدادی خطور نکرده تا چه رسد که آن را پیش بینی کند و خود را برای مقابله با آن آماده سازد.

به عنوان نمونه در یک نقطه زلزله ای رخ می دهد و عده ای بی خانمان می شوند و یا حوادثی نظیر آن که قابل پیش بینی نیست، و اشخاص هیچ گونه اطلاع و آگاهی نسبت به آن ندارند و اگر حتی احتمال وقوع چنین حوادثی را در آینده می دادند و زمان آن را می دانستند خودشان را برای رویارویی با آن رویدادها آماده می کردند تا بتوانند از آسیب ها و ضررهای

{صفحه ۱۳}

احتمالی که متوجه آنها می شود جلوگیری کنند، اما خواب و رویا وسیله ای برای آگاهی یافتن از آینده است. از این گونه خوابها در روایات به «مبشرات» تعبیر شده است و برای غیر از انبیاء و ائمه معصومین علیه السلام که پروردگار از علم غیب خود به آنها داده است و از آینده و حوادث آن به اذن خدا آگاهی از آینده بروی دیگران بسته است و آگاهی و اطلاع از آینده برای دیگر افراد از طریق رویا و خواب میسر است.

لذا از رسول خدا صلی الله علیه و سلام نقل شده است که فرمود: «رُویَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِّنْ سَبْعٍ لَّهِ وَ سَبْعِينَ جُزْءًا مِّنَ النَّبُوَّةِ؛ خواب دیدن مومن جزئی از هفتاد و هفت جزء نبوت است» و در حدیث دیگری آمده است: «رُویَا الْمُؤْمِنِ تَجْرِی مَجْرَى كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ الرَّبُّ عِنْدَهُ؛ (۱) خواب دیدن مومن همانند کلامی

است که پروردگار به او فرموده است» و یا در حدیث دیگری آمده است: «ان الرویا جزءٌ من سته و اربعین جزء من النبوه» (۲).

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله و علیه و اله و سلم آمده است که فرمود: «بَقِیتِ مِنْ بَعْدِ الْمُبَشَّرَاتِ، قِیلَ؛ وَ مَا هِیَ؟ قَالَ: هِیَ الرَّوْیَا الصَّالِحَةُ یَرَاهَا الرَّجُلُ الصَّالِحُ أَوْ تُرَى لَهُ» (۳)؛ بعد از من مبشرات باقی

۱- بحار الانوار: ۵۸/۲۱۰.

۲- مقدمه ابن خلدون: ۱۰۳.

۳- احیاء العلوم: ۴/۴۲۹.

{صفحه ۱۴}

می ماند، به پیامبر گفته شد: مبشرات چیست؟ فرمود: رویای صالحه است که شخص آن را می بیند یا دیگران برای او می بینند».

ما در این نوشتار برای آشنایی بیشتر نخست به آنچه درباره خواب، خواب دیدن و حقیقت رویا اظهار کرده اند، و هم چنین خواب و رویا را در آینه کتاب و سنت بررسی نموده و سپس به ذکر پاره ای از خوابها و رویاهایی که منطبق با واقع بوده و صحت داشته و در حقیقت دریچه ای به سوی آگاهی و اطلاع از رویدادهای آینده است خواهیم پرداخت و این گونه خوابها هم اعجاب آور و شگفت انگیز است و هم آثار و فوایدی را به همراه دارد، چه بسا ممکن است یک رویا و خواب مسیر زندگی فردی را که در انحراف به سر می برده عوض کند و او را به مسیر خوشبختی و سعادت هدایت کند و یا این که

برای رویارویی با حادثه ای برای خود آماده کند و یا حامل پیامی باشد و یا این که بشارتی در آینده خبر دهد.

امید است که مطالب مندرج در این نوشتار مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

علی

نظری منفرد

{صفحه ۱۵}

خوابیدن

یکی از شگفتی های انسان، خوابیدن اوست. هر چند این امر اختصاص به انسان ندارد و حتی حیوانات نباتات نیز دارای این ویژگی می باشند، باز خواب انسان از ویژگی خاصی برخوردار است. البته اینکه چرا آدمی می خوابد و حکمت خوابیدن چیست ظاهراً نیاز به بیان و توضیح ندارد، زیرا اعضاء و جوارح انسان در اثر تلاش او دچار خستگی و ملال می شوند و خواب وسیله ای برای رفع خستگی تجدید قوا و نیرو گرفتن برای فعالیت دوباره اعضاء و جوارح است. قرآن کریم می فرماید: (وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً) (۱) یعنی خواب موجب می شود که فعالیت بدن و تلاش اعضاء و جوارح قطع شود و به دنبال آن رفع خستگی و راحت برای آدمی است. و بدون تردید خواب امری بس شگفت آور است زیرا آدمی یکباره حواسش از فعالیت می ایستد و همانند شخصی بی جان مشاعر و ادراکات ظاهری او دیگر کارآیی ندارد، به همین جهت گفته اند: النوم

{صفحه ۱۷}

أُخْوَالِ الْمَوْتِ؛ خواب برادر مرگ است». به راستی خوابیدن انسان یکی از آیات الهی است، قرآن مجید می فرماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاءُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) (۱). شخصی که حواسش مشغول فعالیت است چشمش می بیند، گوشش می شنود، شامه و ذائقه و لامسه اش کار خود را انجام می دهند، ناگهان تمام این ها از فعالیت باز می ایستند و به اصطلاح شخص بیدار به خواب رفته و مشاعر او دیگر کار نمی کنند. این دگرگونی معلول چه چیزی است و چه عاملی این تغییر را

بوجود می آورد؟ نظرات گوناگونی وجود دارد، برخی خواب را معلول یک رشته فعل و انفعالات جسمانی دانسته و معتقدند غددی در بدن انسان وجود دارد که هر کدام نقش مهمی را در بدن و اداره آن ایفاء می کنند، در این میان غده هایی نیز به هنگام نیاز و برای رفع خستگی انسان، حالت رخوت و سستی در اعضاء و جوارح بوجود آورده و خواب را بر آدمی مستولی می کند.

برخی دیگر برآنند که خواب همان قطع سیستم ارتباطی حواس و اعضاء با مغز آدمی است، لکن این قطع به طور کلی و کامل نیست، بلکه ارتباط ضعیفی بین بدن و مغز وجود دارد. و برخی هم خواب را معلول خروج بخشی از روح و یا به

سوره روم: ۲۳.

{صفحه ۱۸}

تعبیر دیگر قطع تعلق و ارتباط قسمتی از روح آدمی از بدن او می دانند. و حکما می گویند: روح آدمی به واسطه شریانها در بدن او منتشر می شود و در این حال شخص اشیاء را به وسیله حواس ادراک می کند که این حالت را در انسان بیداری گویند. نفس آدمی در حالت بیداری و اصطلاحاً «یقظه» به ادراک اشیاء مشغول است ولی هنگامی که روح از حرکت افتاد و یا به تعبیر دیگر از جریان در شریانها باز ایستاد، حواس آدمی نیز از فعالیت باز می ایستد و این حالت را خواب گویند(۱).

به هر حال، منشأ و سبب به وجود آمدن خواب در انسان هر چه باشد و ما هر تفسیری از خواب داشته باشیم و در حقیقت ندانیم که علت این پدیده چیست ولی به خوبی می دانیم که خواب یک

واقعیت است و از بدیهیاتی که هیچ تردیدی در آن نداریم و این حالت در انسان یکی از آیات الهی است که حکمت بالغه پروردگار آن را برای ادامه حیات بشری و رفع خستگی و فراهم آوردن نشاط لازم برای کار و فعالیت در انسان به ودیعت گذاشته است.

رویا و خواب دیدن

پدیده دیگری که در شمار بدیهیات است و هر شخص به آن

۱-بحار الانوار: ۵۸/۱۹۷.

{صفحه ۱۹}

اذعان دارد، مشاهداتی است که پس از خواب رفتن برای انسان حاصل می شود. گاهی صحنه هایی جذاب و زیبا که در همان حالت از مشاهده آن ها لذت می برد و خرسند

می شود، و گاهی صحنه هایی ناگوار و تلخ و چه بسا مخوف و وحشت آور که شخص با مشاهده آن ها دچار بیم و ترس و ناخرسندی و الم می گردد و اینگونه مشاهدات برای هر کس در دوران زندگی آنقدر رخ داده که جای هیچ گونه انکاری نیست و نیاز به اثبات و اقامه برهان ندارد. البته برخی بر این عقیده اند که آنچه شخص در حالت خواب مشاهده می کند، از سنخ ادراکات نیست بلکه آنچه را که می بیند از قبیل خیالات فاسده و اوهام باطله است. و گفته اند مکه: خواب ضد ادراک است و با آن جمع نمی شود پس آنچه شخص در خواب می بیند در حقیقت ادراک نیست بلکه از قبیل تخیلات باطل می باشد (۱). و لکن این کلام نوعی مغالطه است زیرا نمی توان به طور کلی خواب را ضد ادراک دانست، بلکه خواب ضد ادراکی است که از طریق حواس حاصل می شود نه ضد هر نوع ادراک بطور کلی و

مطلق. شخص در خواب ادراک می کند و همان ادراک در حالت رویا باعث عکس العمل های مختلفی می گردد همان گونه که شخص بیدار در برابر ادراکات مختلف واکنش های گوناگونی از خود نشان می دهد.

۱- بحار الانوار: ۵/۲۰۵.

{صفحه ۲۰}

البته مسأله رویا و خواب دیدن یکی از مسائل بسیار پیچیده در انسان است، و لکن برخی از امور مربوط به آن را که نسبتاً واضح و روشن است، بیان می کنیم تا بدین وسیله بتوانیم به بخشی از جوانب دیگر آن که در پرده ابهام است راه یابیم:

۱-شکی نیست هنگامی که شخص اصطلاحاً خواب می بیند برای او ادراکاتی از غیر طریق حواس ظاهره حاصل می شود، حتی اگر ما نام آن ادراکات را خیال بگذاریم و حتی اگر فاسد هم باشد به هر حال برای نفس انسان آن ادراکات تحقق دارد و وجودی علمی برای نفس است به گونه ای که اگر از آن شخص سوال شود، می گوید: می دانم این صحنه را در خواب دیدم و آن را در خاطرم دارم و می توانم بازگو کنم. البته ممکن است آن صحنه منطبق بر خارج نباشد و این نیز صحیح است که درستی و نادرستی خواب از جهت مطابقت و یا عدم مطابقت با خارج است اما نه اینکه این صحنه ادراک نیست.

۲-بسیاری از خوابها حکایت از وقوع امری در خارج دارند که در گذشته بوده و یا در آینده رخ خواهد داد و برای شخص اطلاع از آن امور در حال بیداری ممکن نیست و نمی شود این ادراکات را بر تصادف و یا اتفاق حمل کرد، بلکه شخص اذعان می کند که

آنچه دیده و بعداً تحقق پیدا کرده است امری واقعی است و نمی تواند یک رویداد اتفاقی باشد. در این میان رویاهائی که انبیاء و اولیای خدا می بینند و مشتمل بر وحی

{صفحه ۲۱}

و الهام است شاهد صدقی بر این مدعی است؛ از آن نمونه خواب حضرت ابراهیم است که دید فرزندش اسماعیل را قربانی می کند. این رویا در حقیقت نوعی تکلیف از جانب خدا بود، زیرا اسماعیل به پدرش گفت: (یا أَبَتِ افْعَلِ ما تُؤْمَرُ) (۱)؛ ای پدر جان! آنچه را فرمان یافتی انجام نما (۲).

۳-بسیاری از خوابها همان تمثلات ذهنیه و ترکیبات و صورتهایی است که در خزانه خیال انسان است و منشأ آنها امیال و آرزوهاست؛ مثل این که شخص در آروزی به دست

آوردن چیزی است و در بیداری فکر او را رسیدن به آن امر مشغول می کند و همان چیز را در عالم رویا می بیند که این خواب نتیجه همان ادراک در حال بیداری می باشد.

در مورد این نوع از خوابها ممکن است پرسشهایی مطرح شود: سبب آنها چیست؟ آیا آنچه در نفس آدمی است برای حواس باطنی ظهور می کند و شخص در حال خواب توسط حواس باطنی آن شیء را ادراک می نماید؟ سوال دیگر این که این گونه فعل و انفعالات در حالت خواب چگونه روی می دهد؟ و چگونه ارتباطی با بدن آدمی دارد، همچنین ارتباط آنها با روح به چه میزان است؟ تمام این ها اموری است که سبب

۱-سوره صافات: ۱۰۲.

۲-الاحلام بین العلم و العقیده: ۲۵.

{صفحه ۲۲}

شده گروهی از دانشمندان به مطالعه و تحقیق درباره آن پرداخته اند.

اما آن دسته از خوابها که حاکی

از امری است و آن امر واقع شده و یا از مطلبی خبر می دهد که در آینده رخ خواهد داد، نمی توان در عدد خوابهای نوع اول محسوب کرد. گاهی شخص در خواب می بیند مثلاً فلان شیء در مکانی مخصوص قرار دارد و پس از خواب هنگامی که مراجعه می کند آن چیز را که نه دیده و نه از جای آن اطلاعی داشته همانگونه که در خواب دیده، می یابد. بنابراین نمی توان این گونه رویاها را ناشی از فعل و انفعالات نفس و تخیلات روح دانست و یا آن که بر گرفته از امیال و آرزوهایی دانست که در بیداری خزانه خیال و

ذهن شخص را به خود مشغول کرده و شخص در خواب همان را می بیند، زیرا گاهی انسان برخی از حوادث آینده را که هنوز رخ نداده و در ذهن او هرگز خطور نکرده و از آن کاملاً بی اطلاع بوده است، در عالم رویا مشاهده می کند و پس از چندی آن حادثه همان گونه که در خواب مشاهده کرده است در خارج رخ می دهد و برای انسان هیچ گونه شک و ابهامی باقی نمی گذارد که این گونه رویاها منشأ دیگری غیر از تواردات ذهنی و افکار و امیال دارد. بیابراین نمی توان تمام آنچه را شخص در خواب می بیند، بر تخیلات و اوهام حمل کرد. هر چند بعضی از رویاها منشأ خیالی و وهمی دارند، اما برخی دیگر از رویاها

{صفحه ۲۳}

واقعیت هائی هستند که قبل از وقوعشان در خارج، شخص آن ها را در خواب می بیند و یا بدون داشتن اطلاع از

امری نسبت به آن امر در خواب آگاهی داده می شود. واضح است مشاهده امری که بعد از خواب واقع می شود و یا اطلاع از چیزی که شخص هیچ به آن آگاهی ندارد، ناشی از امری غیر مادی و ماورای طبیعی است، زیرا آن چیز در خارج و عالم طبیعت وجود نداشته و پس از گذشت زمانی واقع شده است. بنابراین آنچه معتزله با نادیده گرفتن آیاتی که در مورد رویا و تأیید آن آمده و هم چنین توجه نکردن به احادیث و روایات در باب منامات، گفته اند، عاری از صحت و حقیقت است. نظریه معتزله در مورد خواب این است که: خواب ها و رویاها همه، اضغاث احلام و دور از واقعیت است. دلیل آنها این است که ادراک صحیح برای آدمی فقط در حال بیداری ممکن است و ادراک و خواب با یکدیگر در تضاد هستند (۱).

بنابراین عقل، حقائق را در حال خواب ادراک نمی نماید. اما همانگونه که ذکر شد نادرستی این نظریه را می توان به وضوح از برخی از رویدادها که بعد از مشاهدات شخص در خواب محقق شده اند، دریافت، علاوه بر این، قرآن و روایات دلیل دیگری بر نادرستی نظریه معتزله می باشند.

۱- الاحلام بین العلم و العقیده: ۲۵.

{صفحه ۲۴}

اقسام رویاها

حکماء خواب را بر دو قسم کرده اند: اول آن که نفس آدمی در حال خواب به مبادی عالیه متصل می شود و برای او برخی از علوم و اطلاعات حقه حاصل می گردد که این خواب را رویای صادق می گویند. اما گاهی قوه متخیله آدمی بعضی از صورتهائی که در خزانه خیال موجود است، ترکیب کرده

به هیئت های گوناگونی برای شخص مجسم می سازد. این گونه صورت ها و هیئت ها واقعیت ندارند صرفاً ساخته و پرداخته قوه متخیله انسان است، چرا که گاهی شخص در بیداری هم، این صور و هیئت ها را در ذهن خود مجسم می سازد. این گونه رویاها را «کاذبه» می نامند (۱). فخر رازی می گوید: صورتهائی که قوه متخیله انسان ترکیب می کند، بعضی کاذب و برخی دیگر صادق است. سپس صورتهای کاذب را به سه قسم تقسیم می کند:

۱- گاهی آدمی چیزی را با حواس خود ادراک کرده و صورت آن چیز در خزانه خیال او حاصل می شود، در هنگام خواب آن صورت در حس مشترک او ترسیم شده آن را مشاهده می کند.

۱- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۶.

{صفحه ۲۵}

۲- قوه فکر و اندیشه آدمی در بیداری صورتی را در خاطر خود ترسیم می کند؛ سپس وقت خواب، آن صورتی که فکر او ترسیم کرده به حس مشترک منتقل شده آن را مشاهده می کند.

۳- روح که حامل قوه مفکره است و اندیشیدن به واسطه او صورت می گیرد، گاهی تغییر می کند، و این تغییر موجب می شود که قوه مفکره نیز دچار تغییر شود؛ مثلاً کسی که مزاج او به حرارت میل پیدا می کند، در خواب آتش و دود و سوختن را مشاهده می کند؛ و کسی که مزاج او به سردی میل می کند، سرما و یخ را در خواب می بیند؛ و همین طور کسی که مزاج او مرطوب می گردد، باران در خواب می بیند؛ و آن کس که مزاج او به خشکی و یبوست میل می کند، رنگ های تاریک و خاک

و امثال آن را می بیند. این گونه خواب ها را اعتباری نیست بلکه این رویاها از قبیل اضغاث احلام است و واقعیت ندارد (۱).

کراچکی می گوید: شیخ مفید (رحمه الله) در بعضی از کتب خود نقل کرده است که خواب دیدن بر چهار وجه است:

۱- گاهی آدمی به چیزی فکر کرده و حدیث نفس می کند تا اینکه صورت آن چیز در نفس او منطبق شده و همان را در خواب مشاهده می کند.

۲- گاهی مزاج آدمی دچار اضطراب و دگرگونی شده

۱- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۹.

{صفحه ۲۶}

و بعضی از خصوصیات مزاج بر بعضی دیگر غلبه می کند و همان را در خواب در صورتهای گوناگون مشاهده می نماید؛ مثلاً کسی که صفراء بر او غلبه کند، در خواب می بیند که از مکان بلندی به سختی بالا می رود و خیال خواهد کرد که از آنجا سقوط می کند؛ و کسی که سوداء بر او غلبه کند، در خواب می بیند که به آسمان صعود می کند.

۳- گاهی خواب لطفی از جانب پروردگار برای بعضی از بندگان است تا او را متوجه چیزی نماید یا اینکه امری را برای او آسان گرداند و یا به جهت عذر و ترساندن او است، پس خداوند متعال در ذهن و خاطر او چیزی را القاء می کند که او را به طاعت و شکر نعمت دعوت کرده و از معصیت بر حذر داشته و از آخرت بترساند و به وسیله آن مصلحت او تأمین و موجب فکر و زیادی فائده و معرفت او گردد.

۴- خواب گاهی وسوسه ای از وساوس شیطانی نسبت به انسان است. شیطان اموری را به انسان القاء می کند تا

او را محزون و غمناک سازد، یا انسان را به ارتکاب امری دعوت می کند که از آن نهی شده است و هلاک و بدبختی شخص در ارتکاب آن است و یا اینکه او را گرفتار شبهه در دین می نماید. و این گونه وساوس مربوط به کسانی است که توفیق از آنها سلب شده و خدا را نافرمانی و عصیان نموده و از طاعت پروردگار روی برتافته اند، و تنها انبیای الهی و ائمه اطهار علیه السلام

{صفحه ۲۷}

و گروهی از صالحان که از راسخان علمند از دیدن خوابهای باطل در امان می باشند.

صاحب کنز در ادامه می گوید: شیخ مفید مرا گفت: هر کس علم و فهم او زیاد گردد، کمتر خواب می بیند، و اگر خواب دید در حالی که بدن او سالم از عوارض بود، رویای او حق است (۱). برخی گویند: روح در حالت خواب حرکتی به سوی عالم بالا دارد، این حرکت روح یا به طور مستقل صورت می پذیرد و یا این که روح در این حرکت به قالب مثالی تعلق می گیرد. در واقع روح در حال حیات نیز به قالب مثالی تعلق پیدا دارد، زیرا برای روح دو جسد است: یکی اصلی که همین بدن عنصری و جسمانی است و دیگری، مثالی. و روح در حال بیداری با جسد اصلی ارتباطش بیشتر و با جسد مثالی در حال خواب تعلقش شدیدتر است. حرکت روح کنایه از اعراض و روی گرداندن او از جسد و اقبال و روی کردن او به عالم دیگر است روح پس از این حرکت اعراض از جسد، اشیاء را در ملکوت اعلی مشاهده می کند

و بر لوحی که تقدیرات در آن ثبت شده اطلاع می یابد. اگر روح، صفا و نورانیت کافی داشته باشد، اشیاء را همان گونه که هست، می بیند و رویای انسان نیاز به تعبیر ندارد؛ اما اگر تعلقات جسمانی داشته باشد، اشیاء را به صورتی

۱- بحار الانوار: ۵۸/۲۰۹

{صفحه ۲۸}

شبه صورت واقعی مشاهده می کند، که آن رویا نیازمند تعبیر است. شخصی که عارف و آگاه به تعبیر خواب باشد، متوجه می شود که این صورت حکایت از چه چیزی دارد و نشانه چه امری می باشد. ممکن است خداوند متعال به جهت مصالح و حکمتهایی آن اشیاء را به این صورت در عالم رویا برای شخص ظاهر سازد؛ مثل این که شخص مال را در خواب به صورت حیّه و مار می بیند و دراهم و دنانیر را به صورت عذره و فضولات مشاهده می کند، تا بداند که این ها ضرر دارند و همانند نجاست باید از آن ها پرهیز کرد.

گاهی شخص در حال خواب چیزهایی را می بیند، که حقیقت ندارد، و این همان رویای کاذبه است. ممکن است اموری که در بیداری مورد علاقه انسان بوده و به آن میل داشته و یا خیالات باطلی که در حال بیداری در ذهن او بوده در خواب برای او مجسم شود، اما این گونه رویاها هیچ واقعیت ملکوتی ندارند.

و گاهی رویا به سبب افاضه پروردگار به شخص توسط ملائکه و یا بدون وساطت آن ها می باشد. کما این که در خبر ابی بصیر (۱) و سعد بن ابی خلف (۲) به آن اشاره شده است.

۱- روضه کافی: ۹۱ ح ۶۲.

۲- روضه کافی: ۹۰ ح ۶۱.

{صفحه ۲۹}

و گاهی نیز رویا به سبب وساوس

شیطانی و مستولی شدن آن بر روح آدمی است. این استیلاء در اثر گناهانی است که شخص در بیداری انجام می داده است.

و گاهی خواب به سبب خیالات باطله در ذهن است، که این گونه رویاها هم اعتباری ندارند(۱).

رویا در منظر قرآن

قبلاً ذکر کردیم که برخی رویا را به طور کلی فاقد اعتبار دانسته، بر آنند که خواب هیچ بهره ای از حقیقت و واقعیت ندارد و آنچه را که شخص در خواب می بیند، نتیجه افکار و خاطرات موجود در خزانه خیال و ذهن اوست. و در مقابل برخی دیگر، رویا را وسیله ای برای ارتباط با غیب و رازهای نهفته در جهان دانسته، آن را حاکی از حقیقت و واقعیت قلمداد می کنند. و دسته سومی هم تفصیل داده اند و بعضی از خواب ها را حاکی از واقع و دارای اعتبار و بعضی دیگر را عاری از حقیقت و درستی می دانند. اینان بر این عقیده اند: از آنجایی که خواب و رویا یکی از مسائل پیچیده و غامض مربوط به انسان است، برای اطمینان خاطر از صحت و سقم آن بایستی به منبع و مصدری که در آن تردیدی نیست، مراجعه نمائیم و قرآن

۱- بحار الانوار: ۵۸/۲۱۸.

{صفحه ۳۰}

کریم اولین مصدر و مرجع، و فصل الخطاب و فرقان بین حق و باطل است، و حقی است که هرگز باطل در آن راه ندارد، و نوری است که جایی برای تاریکی و ظلمت به جای نمی گذارد، و تبیان هر چیزی است (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (۱) بنابراین لازم است برای درستی و یا نادرستی رویا به این کتاب آسمانی که وحی و کلام پروردگار است، مراجعه نمائیم

و قضاوت در مورد این امر را به قرآن واگذار کنیم. قرآن مجید رویا و خواب را فی الجمله مورد تأیید قرار داده و آن را معتبر دانسته که در آینده به ذکر برخی از نمونه های آن خواهیم پرداخت. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که قرآن هر خوابی را از هر کس و در هر شرائط، مورد تأیید قرار نداده و تنها به بیان خواب هایی از انبیاء عظام الهی علیه السلام و برخی از خوابها از دیگران پرداخته و آن ها را حاکی از امور واقعی دانسته و درستی و اعتبار آن ها را تأیید کرده است.

این تأیید قرآن، نشانه درستی هر رویا، از هر کس، در هر زمان و با هر شرائط نیست، زیرا ممکن است خواب آدمی از جمله اضغاث احلام باشد که قرآن کریم آن را نیز به صورت حکایت ذکر کرده است. و کوتاه سخن این که قرآن خواب و رویا را در بعضی از موارد تأیید کرده و آن را معتبر دانسته

۱-سوره نحل: ۸۹.

{صفحه ۳۱}

است که به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم:پ

خواب پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم

از جمله خواب هایی که قرآن ذکر کرده، رویای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم است که در دو مورد بیان شده است: یکی در مورد فتح مکه و به جای آوردن مناسک حج است که می فرماید: (لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق لید خلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً) (۱).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است هنگامی که مشرکان و کفار

مکه، رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را از آمدن به مکه منع کردند و پیامبر هم با خود قربانی آورده و هم احرام بسته بود، خداوند در خواب به پیامبر نشان داد-همان گونه که در آیه آمده- مسلمانان وارد مسجد الحرام می شوند. رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم که می دانست پروردگار به آنچه در خواب دیده است وفا خواهد کرد، لذا موی سر خود را گذاشت تا بلند شود و در انتظار حلق و تراشیدن آن بود، زیرا خداوند آن را وعده داده بود (۲).

مورد دوم درباره رویدادهای بعد از وفات و رحلت آن

۱-سوره فتح: ۲۷.

۲-فروع کافی: ۶/۴۸۶.

{صفحه ۳۲}

حضرت است. خداوند می فرماید: (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا)(۱).

صاحب مجمع البیان ذیل این آیه کریمه گفته است: اکثر مفسرین بر آنند که مراد از این رویا، همان رویای به معنای خواب دیدن است، و گفته شده که آن حضرت در خواب دید که بوزینه هایی بر منبر او بالا می روند و پایین می آیند. این خواب آن حضرت را غمگین و ناراحت کرد تا آن جا که کسی بعد از این خواب آن حضرت را خندان ندید تا از دنیا رفت (۲).

و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم آمد در حالی که آن حضرت افسرده و غمناک بود. عرض کرد: ای رسول خدا! چه شده که شما را افسرده و غمناک می بینم؟ پیامبر فرمود: دیشب خوابی دیده ام. عرض کرد: چه

خوابی دیده اید؟ فرمود: دیدم بنی امیه بر منبرم بالا رفته و فرود می آیند (۳).

و در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: چرا محزون و غمناک نباشم در حالی که دیشب در خواب دیدم

۱-سوره اسراء: ۶۰.

۲-مجمع البیان: ۶/۴۲۴

۳-روضه کافی: ۲۲۲ ح ۲۸۰.

{صفحه ۳۳}

که بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بر منبرم بالا رفته و مردم را از اسلام باز داشته و به قهقرا برگرداندند؟ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: عرضه داشتم: پروردگارا! این واقعه در حیات من است یا بعد از موت من می باشد؟ پروردگارم به من فرمود: بعد از مرگ تو می باشد (۱).

خواب ابراهیم علیه السلام

از جمله خواب هایی که قرآن کریم از آن یاد کرده، خواب حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است که در عالم رویا دید فرزندش را قربانی می کند: (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آبَتُ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نَادَيْنَاهُ أَن يَا اِبْرَاهِيمَ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقَتِ الرُّوْيَا إِنَّا كَذَلِكُ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) (۲)

ابراهیم به فرزند خود گفت: ای فرزندم! من در خواب دیدم تو را ذبح می کنم. نظر و رأی تو چیست؟ اسماعیل گفت: ای پدر! به هر چه مأمور شده ای عمل کن، انشاء الله من از صابران خواهم بود.

۱- روضه کافی: ۳۴۵ ح ۵۴۳ و بحار الانوار: ۵۸/۱۶۸.

۲- سوره صافات: ۱۰۲ تا ۱۰۵.

{صفحه ۳۴}

خواب یوسف علیه السلام

از دیگر خواب ها که قرآن کریم نقل کرده، خواب حضرت یوسف سلام الله علیه می باشد که به پدرش یعقوب گفت: من در خواب دیدم یازده ستاره با خورشید و ماه مرا سجده کردند. حضرت یعقوب به او گفت: ای فرزندم! خواب خود را برای برادرانت نقل مکن، زیرا ممکن است برای تو نیرنگی کنند و شیطان برای انسان دشمنی آشکار است؛ تا آن جا که قرآن می فرماید: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا) (۱). پدر و مادر خویش را بر تخت قرار داده و خودشان به سجده افتادند، و گفت: ای پدر این تعبیر خواب من است که از پیش پروردگارم، آن را راست گردانید.

خواب زندانیان

یوسف سلام الله علیه هنگامی که به زندان رفت، دو نفر دیگر با او به زندان آمدند، یکی از آن دو نفر به یوسف عرض کرد: من در خواب دیدم که شراب درست می کنم، و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سر گذاشته و حمل می کنم و پرندگان از

۱-سوره یوسف: ۱۰۰.

{صفحه ۳۵}

آن می خورند. یوسف خواب آن دو را تعبیر نموده، به اولی گفت: تو بر سر کار خود که همان خمر درست کردن برای ملک و پادشاه است باز می گردی. و به آن کس که خواب دیده بود که نان بر سر خود حمل می کند، گفت: تو را بر سردار زنند و مرغان و

پرنندگان سر تو را بخورند. در این مورد قرآن کریم نه تنها خواب زندانیان را ذکر می کند، بلکه تعبیر و تأویل آن را نیز

از زبان حضرت یوسف بیان می نماید که در حقیقت هم خواب و هم تأویل و تعبیر آن را معتبر دانسته است.

خواب پادشاه مصر

از دیگر رویاهای که قرآن کریم ذکر کرده است، خواب پادشاه مصر است. او به اطرافیان خود گفت: در خواب دیدم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را خورند؛ و هم چنین هفت سنبله سبز و خشک را در عالم رویا مشاهده نمودم. و از آن ها خواست که خواب او را تعبیر کنند. ملازمان پادشاه گفتند که این خواب اعتباری ندارد و اضغاث احلام (۱) است که ما تعبیر آن را نمی دانیم. آن شخصی که در زندان با یوسف بود و یوسف خواب او را تعبیر کرده بود، به پادشاه گفت: من تأویل خواب را می دانم؛ مرا نزد یوسف بفرستید. پس نزد یوسف آمد و خواب

۱- اضغاث احلام خوابهای بیهوده را گویند.

{صفحه ۳۶}

پادشاه را برای یوسف ذکر کرد. یوسف سلام الله علیه فرمود: هفت سال زراعت کرده، محصول را همان گونه که در سنبله هست بگذارید و کمی از آن را بخورید و سپس در پی آن هفت سال قحطی و خشک سالی خواهد آمد که بایستی ذخیره های گذشته را

خورده، بخشی را نگه دارید، سپس بیاید بعد از آن سالی که در آن باران بر مردم بیارد و رهایی یابند.

این تعدادی از خواب هاست که قرآن کریم آن ها را نقل کرده و تأویل آن را نیز ذکر کرده است که از مجموع آن ها استفاده می شود، خواب و تأویل آن اجمالاً معتبر می باشد. ذیل آیه (لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (۱) آمده است که: بشارت در دنیا همان رویای حسنه و خوب است که مومن می بیند، و بشارت در آخرت هم هنگام مرگ می باشد (۲).

رویا در روایات

درباره خواب دیدن و رویا اعتبار، اهمیت و تأویل آن اخبار و روایاتی از پیامبر مکرم و ائمه معصومین علیه السلام رسیده است که برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

۱- علی علیه السلام می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم سوال کردم:

۱-سوره یونس: ۶۴.

۲-بحار الانوار: ۱۵۹ ح ۴.

{صفحه ۳۷}

چگونه است که شخص می خوابد و خوابی می بیند که گاه حق است و گاهی باطل و نادرست است؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: یا علی! هیچ بنده ای نیست مگر هنگامی که می خوابد، روح او به سوی پروردگار عروج می کند؛ پس هر چه را در

آن حالت مشاهده کند، حق است و هنگامی که روح او به جسدش باز می گردد آنچه را روح در آن حالت مشاهده کند، اضغاث احلام است و اعتباری ندارد (۱).

۲- از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است: که هنگامی که زمان نزدیک شود (۲) رویای مومن دروغ و کذب نخواهد بود و آن کس که در گفتار راستگوتر است خواب و رویای او نیز راست تر می باشد (۳).

۳- حضرت رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون صبح می شد به اصحاب خود می فرمود: آیا نزد شما مبشرات است و مراد آن حضرت از مبشرات رویا و خواب بود (۴).

۴- ابوقتاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که آن حضرت

۱- امالی شیخ صدوق: ۸۹ بحار الانوار: ۵۸/۱۵۸.

۲- مراد از نزدیک شدن زمان

ممکن است نزدیک شدن طول شب و روز در بهار و پائیز و یا نزدیک شدن قیامت باشد.

۳- امالی شیخ ۳۸۶ م ۱۳ ح ۹۴، و بحار الانوار: ۵۸/۱۷۲.

۴- روضه کافی: ۹۰ ح ۵۹، و بحار الانوار: ۵۸/۱۷۷.

{صفحه ۳۸}

فرمود: رویای صالحه بشارتی از طرف پروردگار است و آن جزئی از اجزای نبوت می باشد (۱).

۵- سعد بن ابی خلف از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: خواب بر سه گونه است:

۱- مژده ای از جانب خداوند برای مومن ۲- بیم دادن و ترساندن از طرف شیطان ۳- خواب های آشفته و پریشان (۲). ۶- در توحید مفضل حضرت صادق علیه السلام می فرماید: ای مفضل! در رویاها اندیشه کن که چگونه تدبیر و تنظیم شده است و راست و دروغ آن ها به هم آمیخته است. اگر همه آن ها راست می بود، همه مردم همانند انبیاء می گشتند؛ و اگر همه آن ها دروغ می بود، برای رویاها منفعتی به جای نمی ماند، بلکه رویا به یک امر بی معنی تبدیل می گشت، پس برخی از رویاها راست و درست است تا مردم از آن نفع برند و به سوی مصلحتی هدایت شده یا از ضرری دوری نمایند، و بیشتر آن ها نادرست است تا این که مردم تنها به رویا و خواب اعتماد نکنند (۳).

۷- در حدیث دیگری آمده است که وحی قطع شد ولی نویدها باقی مانده است و آن، خواب صالحان و صالحات

۱- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۲ و الدر المنثور: ۳/۳۱۲

۲- روضه کافی: ۹۰ ح ۶۱.

۳- بحار الانوار: ۵۸/۱۸۳ ح ۴۹.

{ صفحه ۳۹ }

است (۱).

۸- در کتاب تعبیر از ائمه اطهار علیه السلام نقل شده است: خواب مومن صحیح و درست می باشد زیرا نفس او پاک و

یقین او صحیح است و روح او هنگام خواب با ملائکه ملاقات می کند. پس رویای مومن به منزله و حیی از خداوند عزیز و جبار است (۲).

تأویل و تعبیر خواب

همان گونه که قبلاً ذکر شد، برخی از خواب ها نیاز به تعبیر و تأویل ندارد و آنچه را شخص در عالم رویا می بیند، واضح و گویا می باشد، چنانچه در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله و علیه واله وسلم بسیار خواب می دیدند و آنچه در خواب مشاهده می نمودند بسیار روشن و واضح همانند سپیده صبح بود (۳).

ولی برخی دیگر از خواب ها از آن جهت که نتیجه وساوس شیطان و یا افکاری است که انسان قبل از خواب داشته و همان افکار در خواب در قالب صحنه هایی برای او مجسم می شود، بی اعتبار است و این گونه خواب ها نیاز به تعبیر ندارد.

۱- جامع الاخبار: ۴۹۰ ح ۱۳۶۵ و بحار الانوار: ۵۸/۱۷۶.

۲- جامع الاخبار: ۴۹۰ ح ۱۳۶۴.

۳- سفینه البحار: ۱/۴۹۴

{صفحه ۴۰}

دسته سوم خواب هایی است که واقعیت دارد و از نوع دوم نیست و لکن شخص در این که پیام آن خواب چیست، متحیر می ماند و نمی داند مقصود و منظور از آن خواب چه بوده است. اینگونه خوابها دارای تعبیر و تأویل است که بایستی افراد عارف و آگاه آن را تأویل و تعبیر نمایند.

البته علم تأویل و تعبیر خواب از غوامض علوم و از جمله اسرار نهفته و رازهای پنهان است که هر کسی آن را نمی داند، مثلاً شخصی که خواب خود را در زندان برای حضرت یوسف علیه السلام شرح داد، گفت: من در خواب دیدم که نان روی سر

خود حمل می کنم و مرغان هوا آن را می خورند. یوسف علیه السلام فرمود: تو را بر دار کشند و مرغان هوا سر تو را بخورند. اما این که یوسف علیه السلام از کجا فهمید که او را به دار خواهند زد و مرغان عوض نان که آن شخص در خواب دیده بود روی سر خود حمل می کند، سر آن شخص را خواهند خورد، امری بسیار مبهم و پیچیده است. خداوند تأویل و تعبیر خواب را به هر کس که خواهد عنایت می کند همان گونه که به حضرت یوسف علیه السلام اعطاء نمود. در قرآن کریم آمده است (وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ) (۱)؛ و بدین سان پروردگارت تو را برگزیند و علم تعبیر خواب تو را بیاموزد.

۱-سوره یوسف: ۶.

{صفحه ۴۱}

در پاسخ آن دو نفر زندانی فرمود: (لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأٌ تُكْمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي) (۱)

پیش از آنکه جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهیم ساخت، این دانشی است که پروردگار به من آموخته است. (و رَفَعَ أَبْوَيْهَ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَلَّهِ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا) (۲).

البته ممکن است پروردگار متعال به کسی که نافرمانی نکند . مرتکب معاصی نشود نورانیتی بدهد و قلب او را به گونه ای ظاهر شود که حجابها را کنار زده و با ملکوت عالم ارتباط برقرار کرده و بتواند خواب را تعبیر کند. این مضمون در روایتی از حضرت باقر علیه السلام وارد شده است: «ما أَخْلَصَ عَبْدٌ إِلَّا يَمَانٌ بِاللَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - أَوْ قَالَ -

ما أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَائِمًا وَ دَوَّأَهَا وَ أَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ» (۳)؛ هیچ بنده ای ایمان را برای خدا چهل روز خالص نکند و یا فرمود: چهل روز یاد خدا را نیکو نگرداند، مگر این که خداوند در دنیا او را زاهد گرداند و در درمان دنیا را به او نشان دهد و حکمت را در قلب او ثابت و بر زبان او جاری نماید»

۱-سوره یوسف: ۳۷.

۲-سوره یوسف: ۱۰۰.

۳-سفینه البحار: ۱/۵۰۴.

{صفحه ۴۲}

بنابراین تعبیر خواب علمی موهبتی و اعطائی از جانب خداوند است که هر کس قابلیت لازم در او پدیدار شود، پروردگار آن علم را به او اعطاء می نماید. حضرت یوسف علیه

السلام از معصیت پرهیز کرد و وقتی همسر عزیز مصر به او گفت «هیت لک؛ به سویم پیش آی» فرمود: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ به خدا پناه می برم! او پروردگار من است و مرا گرامی داشته و هرگز ستمگران رستگار نمی شوند» (۱). خداوند نیز علم تعبیر خواب را به او عنایت فرمود و او را صاحب ملک و قدرت نمود. در احوال ابن سیرین که یکی از تعبیر کنندگان خواب است، آمده است که او نیز به سبب امتناع از ارتکاب معصیت، آگاه به تعبیر خواب گشته است. نقل شده است شخصی نزد او آمد و به او گفت: در خواب دیدم که بر دهان مردم مهر می زنم. ابن سیرین در پاسخ گفت: تو اذان می گویی و موذن هستی. مرد گفت: آری. ابن سیرین گفت: تو در ماه رمضان قبل از وقت،

اذان می گویی و روزه داران را قبل از طلوع فجر از خوردن باز می داری. آن شخص گفت: صحیح است. هم چنین شخص دیگری به او گفت: در خواب دیدم که گوهر و جواهرات را بر گردن خنزیرها می افکنم. ابن سیرین به او گفت: تو حکمت را به غیر اهلش می آموزی، مرد گفت: چنین

۱-سوره یوسف: ۲۳.

{صفحه ۴۳}

است (۱). به هر حال بایستی خواب را کسی تعبیر کند که عارف و آگاه به تعبیر باشد و بداند آن صوری که در حال رویا برای خواب بیننده مجسم می شود، نشانه و علامت چیست. در یافتن مقصود از صحنه هایی که در خواب برای افراد مجسم می شود. بسیار امر مهم و دشواری می باشد و هر کس نمی تواند آن را درک نماید، لذا در روایات از

این شخص خواب خود را برای افراد و اشخاص ناآگاه نقل نماید، نهی شده است مگر آن که شخص، صالح و آگاه به تعبیر و تأویل خواب باشد. امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود: خواب مومن به پرنده ای میان زمین و آسمان می ماند که بر سر صاحبش بال می گشاید تا وقتی که خودش یا فردی مانند خودش آن را تعبیر نماید. و هنگامی که خواب تعبیر شد آن پرنده به زمین آید. پس خواب را جز برای شخص عاقل و خردمند بازگو نکنید (۲).

معمر بی خلاد گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیدم که فرمود: چه بسا من خوابی بینم و خودم آن را تعبیر می کنم، و خواب به هر گونه که تعبیر شود، همان طور صورت می گیرد (۳).

۱- بحار الانوار: ۵۸/۲۰۶.

۲- روضه کافی: ۳۳۶ ح ۵۲۷.

۳- روضه کافی: ۳۳۵ ح ۵۲۷.

{صفحه ۴۴}

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: خواب و رویا را نباید نقل کرد مگر برای شخص مومنی که از حسد و ستم به دور باشد (۱).

هم چنین انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «الرُّؤْيَا لِأَوَّلِ عِبَارَةٍ؛ تعبیر خواب همان اولین تعبیر است. و باز از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل شده است که فرمود: «لَا تَقْصِّهَا إِلَّا عَلَى حَبِيبٍ أَوْ لَيْبٍ؛ خواب را به جز برای دوست و انسان عاقل نقل مکن» (۲).

البته همان گونه که قبلاً ذکر شد تمام خواب ها و رویاها از حقیقت و واقعیت برخوردار نیست بلکه اکثر آن ها از جمله خواب های آشفته و افکاری است که در بیداری ذهن شخص را به خود مشغول ساخته و در نتیجه همان افکار در هیئت های مختلفی در خواب برای او ظاهر می گردد که این گونه خواب ها تأویل و تعبیر ندارد. از حضرت عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَنْ أَكْثَرَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ (۳)؛ هر کس زیاد بخوابد خواب های آشفته و بی اعتبار می بیند» و از جابر بن عبدالله نقل شده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ایراد خطابه می نمودند،

۱- روضه کافی ۳۳۶ ح ۵۳۰.

۲- سکردان سلطان: ۴۱۰.

۳- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۰ ح ۵۶.

{صفحه ۴۵}

مردی از جای برخاست و گفت: یا رسول الله، من در خواب دیدم گویا سرم قطع شده و حرکت کرده و می غلطد و من خودم او را دنبال

می کنم. رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: آنچه شیطان تو را به آن مشغول ساخته برای دیگران باز گو مکن، سپس فرمود: هنگامی که شیطان یکی از شما را در خواب به سرگرمی مشغول ساخت، آن را برای کسی نقل نکنید (۱).

مرحوم مجلسی می گوید: بیشتر خواب ها به اختلاف اشخاص و حالات و زمان ها متفاوت می شود و لذا علم تأویل و تعبیر خواب از جمله معجزات انبیاء و اولیاء علیه السلام است و برای غیر آن ها به جز بهره و نصیب کمی نیست. اما خواب های آشفته که منشأ آن غذا و امور مربوط به بدن انسان است، با تجربه های فراوان و مستمر تعبیر می شوند. آن گاه نقل می کند: مردی نزد پدرم آمد، در حالی که ناراحت و مهموم بود، گفت: من در خواب دیدم شیر سفیدی که برگردنش مار سیاهی بود، بر من حمله برد و اراده کشتن مرا داشت. پدرم رحمه الله به او گفت شاید غذای دیشب تو کشک یا رب انار بوده است. گفت: آری! پدرم گفت: باکی بر تو نیست، این دو غذا آن صورت را در خواب برای تو مجسم کرده است (۲).

۱- بحار الانوار: ۵۸/۲۱۱.

۲- بحار الانوار: ۵۸/۲۳۳.

{صفحه ۴۶}

آداب خواب دیدن

برای خوابیدن آداب و شروطی است که رعایت آن ها در این که شخص، خواب مورد نظر خود را ببیند تأثیر دارد. این آداب در برخی کتاب ها همچون «دارالسلام» محدث

نوری رحمه الله علیه ذکر شده است، که هر کس بخواهد می تواند به آن جا مراجعه نماید. آنطوری که در برخی از روایات آمده است زمان دیدن رویا امری است که در صحت و

درستی خواب نقش دارد. برخی از ارباب تعبیر خواب گفته اند: رویای شب قوی تر از رویای روز می باشد و درست ترین ساعات رویا، وقت سحر است (۱). و از ابو سعید روایت شده است که او گفت: «أَصْدَقُ الرُّؤْيَا بِالْأَسْحَارِ (۲)؛ درست ترین خواب آن است که شخص در هنگام سحر می بیند». هم چنین از دینوری نقل شده است: خواب هایی که اول شب دیده می شود، تعبیر آن به طول می انجامد؛ اما در نصف دوم شب، خواب زودتر تعبیر می شود؛ و سریع ترین خواب ها در منظر تأویل و تعبیر، خواب وقت سحر و خصوصاً هنگام طلوع فجر است (۳).

۱- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۴.

۲- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۵.

۳- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۵.

{صفحه ۴۷}

و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمود: «أَسْرَعُهَا تَأْوِيلًا رُؤْيَا الْقَيْلُولَةِ؛ سریع ترین خواب ها از نظر تعبیر خواب به هنگام قبل از ظهر است که آن را قیلوله گویند» (۱).

۱- بحار الانوار: ۵۸/۱۹۵.

{صفحه ۴۸}

روای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم

قبل از جنگ احد، رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در خواب دیدند که گویا در میان زرهی محکم هستند و سر شمشیرشان شکسته، و گروهی گاوی را ذبح می کنند و دسته ای دیگر قوچی را تعقیب می نمایند. اصحاب را گفتند: تأویل این خواب چیست؟ فرمود: اما آن زره محکم، مدینه می باشد که در آن خواهید ماند و اما آن آثار شکستگی که در شمشیرم بود، نشانه مصیبتی است که بر من وارد خواهد شد، و آن گاوی را که می کشتند همانا نشانه کشته شدن جمعی از اصحاب من است، و اما آن قوچ همان «کبش الکتیبه» (۱) است که آن را خواهیم کشت (۲).

۱- مراد طلحه بن ابی طلحه از

مردان قبیله بنی عبدالدار است و در احد پرچم کفار در دست او بود و از شجاعان عرب محسوب می شد که به دست امیرالمومنین علی علیه السلام کشته شد.

۲- سفینه البحار: ۱/۴۹۴.

{صفحه ۴۹}

خواب امام حسین علیه السلام

پس از هلاکت معاویه و نامه یزید به حاکم مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام آن حضرت از بیعت امتناع کرد و شب هنگام کنار تربت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم آمد و گفت: خدایا! تو را به حق این قبر و آن کس که در آن مدفون است، سوگند می دهم که هر چه رضا و خوشنودی تو در آن است، برایم برگزینی! آن گاه کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم گریست و نزدیک صبح سرمبارک خود را روی قبر نهاد و به خواب رفت. در خواب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را با گروهی از ملائکه دید که به سوی او آمد و او را در آغوش کشید و به سینه چسبانید، و میان چشمانش را بوسید و فرمود: حبیب من ای حسین! گویا تو را می بینم که به زودی به خون آغشته می شوی و تو را در زمینی به نام کربلا به قتل می رسانند و تو در آن هنگام تشنه خواهی بود. ایشان گروهی از امت من هستند که آرزوی شفاعت مرا دارند ولی خدا شفاعت مرا روزی آن ها نگرداند. حبیب من ای حسین! پدر و مادر و برادرت نزد من می باشند و مشتاق دیدار تو هستند. «وَأَنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»؛ برای تو در بهشت درجاتی خواهد بود که جز با

شهادت بدان نخواهی رسید». پس امام علیه السلام به جدش پیامبر نظاره کرد و گفت: ای جد بزرگوار! مرا حاجتی به رجوع به دنیا نیست، مرا گرفته، در جایگاه ابدی خود وارد

{صفحه ۵۰}

کن! رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به او فرمود: بایستی به دنیا بازگردی تا شهادت و آنچه خداوند از ثواب و پاداش عظیم برای تو نوشته است نصیب تو گردد. تو و پدرت علی برادرت حسن و عمویت جعفر و عموی پدرت حمزه، روز قیامت در زمره واحدی محشور خواهید شد تا به بهشت وارد گردید(۱).

خوابی دیگر

عقبه بن سمعان (۲) گوید: شب هنگام از قصر بنی مقاتل که یکی از منازل بین راه مکه و کوفه بود، حرکت کردیم و ساعتی طی طریق نمودیم. امام حسین علیه السلام سر مبارک خود را روی زین اسب گذاشت و خواب مختصری رفت سپس سر برداشت و فرمود: «أنا لله و أنا إليه راجعون و الحمد لله رب العالمین» و این سخن را دو یا سه بار تکرار کرد. فرزند بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام روی به سوی پدر کرد و گفت: پدرجان! برای چه خدا را حمد کردی و آیه استرجاع را خواندی؟ حضرت فرمود: ای فرزندم! مختصری خوابم برد، سواره ای بر اسب دیدم که می گفت: این گروه می روند و مرگ هم در پی ایشان در حرکت

۱- بحار الانوار: ۴۴/۳۲۸.

۲- عقبه بن سمعان غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام و از جمله کسانی است که در کربلا کشته نشد و برخی از رویدادها را نقل کرده است.

{صفحه ۵۱}

است. پس دانستم که این، خبر مرگ ماست. علی بن الحسین عرض کرد: ای پدرجان! خداوند تو را

از بدی و پریشانی حفظ کند؛ مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری! سوگند به آن کس که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ما بر حقیم. علی بن الحسین گفت: در صورتی که

حق با ماست ما را با کی نیست که در راه خدا کشته شویم. امام علیه السلام او را دعای خیر کرد (۱).

خوابی دیگر در عصر تاسوعا

روز تاسوعا هنگام عصر امام علیه السلام در حالی که شمشیر در دست مبارکش بود جلوی خیمه نشسته و بر زانوی خود سر نهاده که ناگاه چشم آن حضرت را خواب ربود. در همان وقت فرمان جنگ از طرف عمر بن سعد به سپاه کوفه داده شد؛ زینب علیه السلام همهمه دشمن را شنید و نزد امام علیه السلام آمد و عرضه داشت: ای برادر! آیا صدای سپاه دشمن را نمی شنوی که نزدیک شده اند؟ امام علیه السلام سر برداشت و فرمود: هم اینک رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را در خواب دیدم در حالی که پدرم علی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیه السلام با او بودند و به من فرمودند: ای حسین! به زودی نزد ما خواهی آمد (۲).

۱- ارشاد مفید: ۲/۸۲.

۲- لهوف: ۱۰۸.

{صفحه ۵۲}

خواب سحر عاشورا

امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان، شب عاشورا نخواییده به دعا و ذکر و نیایش و نماز و تلاوت قرآن مشغول بودند، هنگام سحر امام علیه السلام کمی خواب رفتند. آن گاه که بیدار شدند، فرمودند: می دانید که هم اکنون در خواب چه دیدم؟ گفتند: چه

دیده ای ای پسر رسول خدا؟ فرمود: سگ هایی را مشاهده کردم که بر من حمله می کنند، در میان آن ها سگی را دیدم که بیشتر بر من حمله ور و به پیسی مبتلا بود. من گمان دارم آن کس از این جماعت که عهده دار کشتن من شود، مردی است که به پیسی مبتلا می باشد. آن گاه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را در خواب دیدم که با گروهی از اصحاب خود

همراه بود و آن حضرت به من فرمود: ای فرزندم! تو شهید آل محمد خواهی بود. اهل آسمان ها و کروییان به سبب تو بشارت داده شده اند و تو افطار را شب هنگام نزد ما خواهی بود. پس شتاب کن و تأخیر مینداز. ملکی را می بینم که از آسمان فرود آمده تا خون تو را در شیشه ای سبز رنگ قرار دهد(۱).

۱- مقتل الحسین خوارزمی: ۱/۲۵۲.

{صفحه ۵۳}

رؤیای سدید صیرفی

حنان بن سدید می گوید: از پدرم شنیدم که او می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را در خواب دیدم. در برابر ایشان طبعی بود که حوله ای روی آن را پوشانده بود. من نزدیک رفتم و سلام کردم و جواب شنیدم. آن حضرت روپوش طبق را برداشت، دیدم که رطب و خرماي تازه در آن طبق است و آن حضرت از آن تناول نمود. عرض کردم: یا رسول الله! خرمايي به من مرحمت فرمایید. آن حضرت یک دانه خرما به من دادند و من هم آن را خوردم و سپس عرض کردم: یا رسول الله! خرمايي دیگر به من مرحمت فرمایید. پس آن حضرت خرماي دیگری به من دادند. آن را نیز خورده و گفتم:

خرمای دیگری به من بدهید. خرمای دیگری به من دادند که آن را نیز تناول نمودم تا این که هشت دانه خرما از آن حضرت گرفته و خوردم و باز طلب کردم. آن حضرت فرمودند: کافی است. از خواب بیدار شدم و فردای آن شب به خدمت جعفر بن محمدالصادق علیه السلام رفتم و همان صحنه ای که دیشب در خواب دیده بودم عیناً مشاهده کردم. دیدم

طبقی که با حوله روی آن پوشیده شده، نزد حضرت صادق علیه السلام است. پس سلام کردم، آن حضرت جواب سلام مرا دادند، سپس روپوش طبق را برداشته، دیدم خرمای تازه در آن طبق می باشد و آن حضرت به تناول کردن از آن مشغول شدند. من از آن صحنه در

{صفحه ۵۴}

شگفت شده، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! مرا خرمایی مرحمت فرمائید. آن حضرت یک دانه خرما به من مرحمت فرمودند. آن را خورده، سپس خرمای دیگری را درخواست کردم، آن حضرت به من دادند تا این که تعداد خرماها به هشت دانه رسید. باز خرمای دیگری را مطالبه کردم، آن حضرت به من فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم اگر بیش از هشت خرما به تو داده بودند، من هم می دادم و به خوابی که شب گذشته دیده بودم، اشاره کردند. آن گاه من خواب خود را برای حضرت نقل کردم و ایشان تبسمی کردند همانند لبخند کسی که از جریان آگاه بوده است (۱).

خواب صفیّه

صفیه دختر حبیب بن اخطب یکی از بزرگان یهود و همسر مردی از یهود خیبر به نام کنانه بن ربیع و ساکن در قلعه خیبر

۱- امالی شیخ طوسی: ۱۱۴/م ۴ ح ۲۸.

* او صفیه دختر حیی بن اخطب و از اولاد هارون برادر موسی بن عمران علیه السلام می باشد و در جنگ خیبر اسیر شد. جابر می گوید: در جنگ خیبر صفیه را نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم آوردند و برادر و همسر صفیه کشته شده بودند. رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم او را مخیر کرد که یا او را آزاد

کرده و نزد اهلش روانه سازد و یا این که اسلام آورده و همسر آن حضرت شود. صفیه همسری رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را اختیار کرد و اسلام آورد. صفة الصفوه: ۲/۳۶ م ۱۳۳.

{صفحه ۵۵}

بود. او می گوید: قبل از جنگ خیبر و فتح قلعه های آن، در یکی از شب ها خواب دیدم که ماه از آسمان در دامان من قرار گرفت. هنگامی که از خواب بیدار شدم، خواب خود را برای همسرم نقل کردم.

او پس از شنیدن خواب من، گفت: این خواب جز این نیست که تو آرزو و تمنای سلطان حجاز محمد صلی الله علیه و اله وسلم را داری، پس از آن سیلی محکمی به روی من زد که از اثر آن صورتم کبود شد.

هنگامی که صفیه را نزد پیامبر آوردند، رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از اثر کبودی که در صورت او به جای مانده بود، سوال کرد. صفیه به پیامبر عرض کرد: این اثر سیلی همسرم کنانه بن ربیع است که پس از نقل خوابم بر صورتم زد (۱).

احترام به مادحین اهل بیت علیه السلام

حسین بن حجاج از شعرای عرب زبان قرن چهارم هجری است. هنگامی که عضدالدوله دیوار حرم مطهر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را ساخت، حسین بن حجاج وارد روضه شریف آن حضرت گردید و در محضر سید مرتضی علم الهدی و عضدالدوله شروع به خواندن قصیده ای کرد که بیت اول آن،

۱- سیره ابن هشام: ۳/۳۵۰ با کمی اختلاف.

{صفحه ۵۶}

چنین است:

يا صاحِبَ القُبَّةِ البِيضاءِ عَلَى النَجْفِ** من زارَ قَبْرَكَ وَ اسْتَشْفَى لَدَيْكَ شَفَى (۱)

و اشعار را به جایی رساند که در هجاء و مذمت دشمنان اهل بیت بود.

سید مرتضی او را از خواندن آن ابیات نزد قبر امام علیه السلام نهی کرد و او نیز ساکت شد و بقیه اشعار را نخواند. در آن شب حسین بن حجاج در خواب امام امیرالمومنین علیه السلام را دید که آن حضرت به او فرمود: آزرده خاطر مباش از این که سید مرتضی تو را از خواندن بقیه اشعارت منع کرد. ما نزد او فرستاده تا از تو عذر خواهی کند و تا او نزد تو نیامده، لازم نیست تو به سراغ او بروی. در همان شب سید مرتضی رحمه الله نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم را در خواب می بیند، در حالی که ائمه طاهرین علیه السلام اطراف آن حضرت نشسته اند. پس سید مرتضی رحمه الله برابر پیامبر می ایستد و سلام می کند. لکن متوجه می شود که پیامبر خدا و ائمه طاهرین علیه السلام آن توجه و عنایت

خاص را به او ندارند. سید مرتضی عرض می کند: ای موالیان من! من بنده و فرزند شما هستم! چه شده که من مستحق این بی مهری شده ام؟ به او می فرمایند: بدین جهت که شاعر ما ابن حجاج را آزرده خاطر نمودی. بایستی نزد او رفته، از او عذر خواهی نمایی و او را نزد

۱- ای صاحب گنبد نورانی در نجف، هر کس تو را زیارت کند و شفا جوید شفا یابد.

{صفحه ۵۷}

سلطان مسعود بن بابویه برده، و عنایت و شفقت ما را درباره این حجاج به اطلاع او برسانی. پس از آن که سید از خواب بر می خیزد، همان ساعت حرکت کرده نزد حسین بن حجاج می آید و درب خانه

او را می زند. ابن حجاج می گوید: ای سرور من! آن کسی که تو را نزد من فرستاده است، مرا امر نموده که نزد تو نیایم تا تو به سراغ من آیی. سید مرتضی می گوید: شنیدم و اطاعت می کنم. پس سید وارد منزل ابن حجاج می شود و از او عذر خواهی نموده، او را نزد سلطان برده، قصه خواب را برای او نقل می نماید. پس سلطان ابن حجاج را مورد اکرام و انعام قرار می دهد و امر می کند که قصیده اش را بخواند (۱).

خواب آیه الله محلاتی و اهمیت زیارت عاشورا

مرحوم آیه الله حاج ابوالحسن حدائق نقل کردند که: پس از فوت مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا ابراهیم محلاتی (۲) به

۱- ادب الطف: ۲/۱۵۷.

۲- آیه الله حاج میرزا ابراهیم محلاتی از جمله تلامذه و شاگردان بنام مرحوم آیه الله میرزای شیرازی و یکی از اساتید مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بوده است. هنگامی که میرزای بزرگ، نامبرده را ظاهراً بنا به درخواست مردم شیراز به آن شهر می فرستد، می فرماید: گویا من نجفی را به شیراز فرستادم. نقل از آقای حجه الاسلام حدائق، ۱۸ ذیقعه سال ۱۴۲۲ هجری قمری در مدینه منوره.

{صفحه ۵۸}

عبات عالیه و نجف اشرف مشرف شدم. در مجلسی که با مرحوم آیه الله آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی بودیم، صحبت از خصوصیات علمی و اخلاقی مرحوم آیه الله حاج میرزا ابراهیم محلاتی به میان آمد. مرحوم آیه الله آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی فرمود: در همان هفته ای که آیه الله محلاتی به رحمت ایزدی پیوست، شبی من ملک الموت را به صورت جوان خوش سیمایی در خواب دیدم در حالی

که شاخه گلی بسیار زیبا و معطر در دست داشت. از ملک الموت سوال کردم: از کجا می آیی؟ جواب داد: از شیراز! باز از او پرسیدم چه کسی را قبض روح کرده ای؟ ملک الموت پاسخ داد: آقای میرزا ابراهیم محلاتی را قبض روح نمودم. سوال کردم: چگونه ایشان را قبض روح کردی؟ ملک الموت در جواب گفت: با این شاخه گل! من باز سوال کردم: مقام و مرتبه آقای حاج میرزا ابراهیم محلاتی چگونه است؟ ملک الموت پاسخ داد: همین اندازه بگویم که جبرئیل با افواج ملائکه به استقبال او آمدند. باز پرسش نمودم: این احترام و استقبال به اعتبار چه خصوصیتی بوده است؟ ملک الموت جواب داد: ایشان به زیارت عاشورا همان گونه که وارد شده است، مداومت داشتند و هر روز می خواندند و هیچ گاه زیارت عاشورای ایشان ترک نگردیده.

{صفحه ۵۹}

دقت در نگهداری وقف

فرزند مرحوم محدث قمی جناب حجه الاسلام آقای حاج میرزا محسن محدث زاده برای این حقیر نقل کردند که: پس از ماجرای کشف حجاب در زمان رضاخان من به همراه پدرم و دیگر اعضای خانواده از مشهد به عتبات عالیات و نجف اشرف رفته و در آن جا ساکن شدیم. پدرم مرحوم محدث قمی در آن وقت مشغول گردآوری سفینه البحار بود و این تألیف قریب بیست سال به طول انجامید. در آن زمان تهیه همه مصادر مشکل بود و برای گردآوری سفینه البحار به کتاب بحار الانوار مرحوم مجلسی رحمه الله نیاز مبرمی بود. یکی از آقایان در نجف به نام آقای سید عبدالغفار مازندرانی کتاب های موقوفه زیادی در اختیار داشت، که پدرم محدث قمی کتاب بحار الانوار

و بعضی از کتب دیگر را به صورت عاریه از ایشان گرفته بود. پدرم بسیار سعی می کرد که از این کتاب های وقفی درست نگهداری کند و حتی پارچه ای زیر کتاب ها قرار می داد که آسیبی به آن ها وارد نگردد. این کتاب ها نزد ما بود تا این که پدرم از دنیا رفت. پس از فوت ایشان به فاصله کوتاهی آقای سید عبدالغفار روزی مرا دید و گفت: شما کتاب های موقوفه را احتیاج دارید؟ من در جواب گفتم: نیاز نداریم. گفت: پس آن ها را تدریجاً بیاورید.

{صفحه ۶۰}

آقای محدث زاده نقل کرد: من هر وقت که ممکن می شد مقداری از آن کتاب های موقوفه را از منزل برداشته و نزد آقای سید عبدالغفار می بردم و به ایشان تحویل می دادم. یک روز بعد از ظهر هنگامی که برای درس می رفتم، چهار جلد از بحار الانوار-جلد

دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم - را که در یک جلد بود، برداشته، زیر دستم گذاشتم و برای تحویل به آقای سید عبدالغفار بردم؛ ناگهان کتاب از دستم افتاد و مقداری خاک آلوده شد من کتاب را برداشتم و نگاهی به پشت سر کردم که کسی نباشد؛ دیدم کسی نیست، کتاب را با عباي خود پاک کردم و بردم به آقای سید عبدالغفار تحویل دادم. نزدیک غروب همان روز به منزل مراجعت کردم؛ دیدم برادرم آقای میرزا علی محدث زاده و مادرم در خانه نشسته اند و نگران هستند. برادرم وقتی مرا دید، گفت: راست بگو کتاب وقفی را زمین انداختی؟ گفتم: آری! مگر چه شده است؟ برادرم آقا میرزا علی گفت:

من به مدرسه آیه الله سید کاظم یزدی رفته بودم و هم اکنون از آن جا بازگشتم؛ در بین راه آقا شیخ حسن کلکته ای را دیدم که می گفت: پدرت محدث قمی را در خواب دیدم که بسیار ناراحت بود. علت ناراحتی ایشان را سوال کردم، گفت: محسن کتاب وقفی را به زمین انداخت.

فردای آن روز برادرم نزد آقا سید عبدالغفار رفت و آن کتاب را گرفت و نزد آقای شیخ کاظم ایروانی برد و پنجاه فلس داد

{صفحه ۶۱}

و آن کتاب را صحافی و اصلاح نمود(۱).

خواب مرحوم آیه الله نابینی

آیه الله آقای سید محمد فشارکی از علمای هم عصر میرزای بزرگ شیرازی است. و هنگامی که میرزا حوزه درس خویش را در شهر سامراء پایه نهاد، مرحوم آیه الله فشارکی از نجف به سامراء آمد و پس از وفات مرحوم میرزای بزرگ شیرازی مجدداً به نجف

اشرف مراجعت نمود. از جمله تلامذه و شاگردان مرحوم آیه الله سید محمد فشارکی، آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و آیه الله میرزا حسین نایینی و صاحب وقایه الاذهان مرحوم آقای شیخ محمدرضا می باشند.

مرحوم آیه الله میرزای نایینی پس از رحلت استادش آیه الله فشارکی ایشان را در خواب می بیند و از ایشان سوال می کند هنگام وفات به شما چه گذشت؟ و در چه حالی از دنیا به عالم دیگر منتقل شدید؟ آیه الله فشارکی در پاسخ می گوید: فاش کردن اسرار این عالم مصلحت نیست. آیه الله نایینی درخواست می کند: هر مقدار که ممکن است، بیان فرمایید. آیه الله فشارکی

۱- حضرت حجه الاسلام آقای حاج میرزا محسن محدث زاده فرزند مرحوم محدث قمی خواب را در تاریخ ۲۱ ذیقعد

سال ۱۴۲۲ روز دوشنبه برای اینجانب در مدینه نقل کردند.

{صفحه ۶۲}

می گوید: هنگام مرگ برای دو چیز ناراحت بودم؛ ابتدا برای فرزندانم، که بعد از من چه خواهند کرد؟ زیرا فاقد هرگونه هستی مادی بودند؛ و دوم بدهکاریم به قصاب محل بود که از او مقداری گوشت خریده بودم و وجه آن را نپرداخته بودم. در آن لحظه از طرف حق متعال به من الهام شد: حق تعالی هر دو را تکفل نمود. لذا با آرامش و راحتی جان دادم. هنگامی که جسد مرا تشییع می کردند آن قصاب طلب کار برای تشییع من آمد، زیر جنازه من رفت و گفت: من این آقا را بریء الذمه کرده و بدهکاری او را بخشیدم. مرحوم آیه الله نایینی پس از آن که این خواب را می بیند، نزد آن قصاب آمده

می گوید: آیا شما از مرحوم آیه الله فشارکی طلبی دارید؟ آن مرد قصاب می گوید: آری! ولی وقتی به دنبال جنازه او بودم و او را تشییع می کردم، طلب خود را به او بخشیده و او را بریء الذمه نمودم (۱).

خدعه و فریب

اسماعیل بن عبدالله قرشی گوید: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! من در خواب دیدم، گویا از شهر کوفه خارج شدم و به مکانی آمدم که آن جا را می شناسم و در آن جا مردی را دیدم از جنس چوب که بر است چوبین

۱- از یادداشت های مرحوم آیه الله آقای حاج آقا مرتضی حائری.

{صفحه ۶۳}

سوار و شمشیرش را به من نشان می داد و من در حالی که ترسان و هراسان بودم او را می

نگریستم.

امام علیه السلام به او فرمود: تو قصد داری اموال شخصی را ربوده و زندگی او را تباه سازی، پس بترس از آن خدایی که تو را آفریده و سپس تو را می میراند. آن مرد گفت: گواهی می دهم علمی نصیب تو گشته که آن را از معدنش دریافت کرده ای اکنون ای فرزند رسول خدا! آنچه را برایم تفسیر و تعبیر نمودی به تو خبر می دهم؛ همانا مردی از همسایگان نزد من آمد و آب و ملک خود را برای فروش به من عرضه کرد، و من تصمیم گرفته ام آن را به بهای بسیار کمی بخرم، چون می دانم که جز من کسی طالب آن ها

نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا این شخص از کسانی است که ما را دوست می دارد و از دشمنان ما بیزار می جوید؟ عرض کردم: آری ای پسر پیامبر، او مردی با بصیرت و محکم در دین است و من در درگاه خدای عزوجل و پیشگاه شما از تصمیمی که گرفته بودم و قصدی که داشتم، توبه می کنم. اکنون ای فرزند رسول خدا! آیا اگر این شخص از دشمنان شما خاندان بود، فریب او برای من جایز بود؟ حضرت فرمود: نه هرگز! او تو را امین دانسته و در کار خویش به تو اعتماد کرده و از تو خیرجویی نموده است، پس باید نسبت به او

{صفحه ۶۴}

امین باشی، اگر چه او قاتل و کشنده حسین علیه السلام باشد (۱).

حیص و بیص

ابن خلکان گفته است: شیخ نصرالله بن مجلی که از ثقات اهل سنت است، گوید: در خواب علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم

و به آن حضرت گفتم: یا امیرالمومنین! شما مکه را فتح کردید و پس از آن اعلام کردید: هر کس به خانه ابوسفیان داخل شود، در امان است. اما آن ها نسبت به فرزندت حسین در کربلا آن گونه رفتار کردند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: آیا اشعار ابن صیفی (۲) را در این باره شنیده ای؟ من در جواب گفتم: نشنیده ام. فرمود: آن اشعار را از خود او بشنو. شیخ نصرالله گوید: از خواب که بیدار شدم، و با عجله به سوی خانه حیص و بیص آمدم و او را صدا زدم. او بیرون آمد و من رویا و خواب خود را برای او ذکر کردم. او نعره ای زد و با صدای بلند شروع به

۱- روضه کافی ۲۹۳/ح ۴۴۸.

۲- اسم او سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی است که به او حیص و بیص نیز گفته می شود. سبب این نامگذاری آن بود که او روزی مردم را دید که در حرکت و جنب و جوش هستند، پس گفت: مردم را چه شده که در حیص و بیص هستند؟ و این لقب روی او ماند. معنای حیص و بیص شدت و اختلاط است. الکنی و الالقاب ۱/۳۳۷.

{صفحه ۶۵}

گریستن نمود و گفت: سوگند به خدا که این اشعار را نه بر زیان خود جاری کرده ام نه آن را نوشته ام و نه به کسی نشان داده ام بلکه همین شب گذشته آن ها را سروده ام سپس آن ابیات را برای من خواند:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً * * * فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالِدِّمِ أَبْطَحُ

وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأُسَارَى وَ طَالَمَا * * * غَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرَى نَعْفُو وَ نَصْفَحُ

فَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوْتُ بَيْنَنَا * * * وَ كُلُّ إِنَاءٍ

بِالَّذِي فِيهِ يَنْصَحُ (۱)

خواب شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید خواب دید در مسجد خودش یعنی مسجد کرخ بغداد نشسته است، و حضرت فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بر او وارد شد و دو فرزند آن حضرت، حسن و حسین علیه السلام در حالی که کودک را به شیخ مفید داد و به او فرمود: به این دو کودک فقه را تعلیم کن! شیخ مفید از خواب بیدار شد و از

۱- هنگام امارات ما، عفو و بخشش خصلت ما بود، ولی آن هنگام که شما به قدرت رسیدید رودخانه خون جاری کردید. شما قتل اسیران را حلال شمردید ولی چه بسیار ما بر اسیران دست یافته و از آن ها در گذشتیم. (برای قضاوت) این تفاوت بین ما و شما کافی است، و از هر ظرفی آنچه در اوست تراوش کند. (وفیات الاعیان: ۲/۳۶۲).

{صفحه ۶۶}

این رویا بسیار شگفت زده شده بود. فردای آن شب هنگامی که شیخ در مسجد کرخ نشسته بود، ناگهان فاطمه دختر ناصر مادر سید مرتضی و سید رضی را دید که دست دو فرزند کوچک خود را گرفته با برخی از جواری و خدمت گزاران خود وارد مسجد گردید. پس شیخ مفید بپاخواست و بر مادر سید مرتضی و سید رضی سلام کرد. او به شیخ مفید گفت: این دو فرزند را نزد شما آوردم تا به آن ها فقه تعلیم کنی. شیخ مفید با مشاهده این صحنه گریست و ماجرای خواب خود را برای مادر سید مرتضی و سید رضی تعریف کرد و تعلیم آن دو کودک را عهده دار شد. خداوند متعال نیز بر آن دو کودک لطف و عنایت کرده و دروازه

های علوم را بر روی آن ها گشوده تا آن جا که فضائل آن ها همه جا را پر کرد و آن برکات و آثار آن دو به جای ماند (۱).

نتیجه توسل به امیر المومنین علیه السلام

از مرحوم آیه الله شیخ حسین مازندرانی فرزند مرحوم آیه الله آقای شیخ زین العابدین مازندرانی که از مراجع تقلید گذشته بوده است، نقل شده که ایشان فرمود: مرحوم پدرم آقای شیخ زین العابدین، هنگام تحصیل در نجف اشرف از نظر زندگی

۱- روضات الجنات: ۴/۲۹۵.

{صفحه ۶۷}

و معیشت بسیار در سختی و مضیقه بوده است. پس به مولی امیر المومنین علیه السلام متوسل می شود و در خواب می بیند حضرت به او می فرماید: اگر در نجف بمانی زندگی شما به همین منوال خواهد بود، ولی اگر می خواهی که زندگی خوب شود، به کربلا عزیمت کن. پس آن مرحوم پیاده به سوی کربلا حرکت می کند. مردی ثروتمند اهل مازندران که ساکن کربلا بوده است، در خواب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را می بیند و حضرت به او می فرماید: فردا مهمانی به این اسم می آید و امام علیه السلام نام اصلی شیخ زین العابدین را هم در خواب به آن مرد می گوید، و به آن مرد می فرماید: شما موظفید او را پذیرایی کنید! و گمان می کنم که حضرت به او فرمود: دختر خود را هم به او تزویج کن. آن مرد ثروتمند صبح هنگام کنار دروازه شهر می آید تا به آن نشانی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در خواب به او داده بودند، مهمان را پیدا کند؛ تا این که آیه الله شیخ زین العابدین را پیدا کرده و

به او می گوید: باید شما را به منزل خود ببرم! مرحوم شیخ می گوید: من باید به مدرسه بروم و در غیر این صورت راحت نیستم.

آن مرد مازندرانی می گوید: مانعی ندارد و لکن من همین امشب برای شما غذا می آورم. مرحوم آیه الله شیخ زین العابدین به مدرسه ای که مورد نظرش بوده، می رود. هنگام شام آن مرد ثروتمند طبقی از غذا که ظاهراً برنج و مرغ و فسنجان بوده

{صفحه ۶۸}

است، می آورد. فرزند مرحوم آیه الله حاج شیخ زین العابدین مازندرانی می گوید: آن نعمت از آن شب که برای پدرم غذا آوردند، تاکنون در سفره ما باقی است. مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری می گوید: من پسر مرحوم آیه الله شیخ زین العابدین را در قم دیده بودم که شخصی سفره دار بود و مرحوم والد را مهمان می کرد(۱).

نتیجه توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری رحمه الله علیه از پدرشان مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری نقل کردند که: در اوائل تحصیل در کربلا بودم، یکی از شب های وسط هفته در خواب دیدم کسی به من گفت: شب جمعه از دنیا می روی. و من چون مشغول درس و بحث بودم، اشتغال به امور درس باعث شد که خوابم را فراموش کردم. روز پنج شنبه رسید و من با عده ای از رفقایم به یکی از باغ های اطراف کربلا رفتیم؛ در آن جا حالت لرزه به من دست داد و بیهوش شدم. دوستانم مرا با همان حال بر مرکبی سوار کردند و به منزل آوردند، شب جمعه را در حال بیهوشی و اغماء

سپری کردم. در همان حال بیهوشی متوجه شدم گویا برای گرفتن جان من آمدند. من در دلم به

۱- از یادداشت های خطی مرحوم آیه الله حائری.

{صفحه ۶۹}

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام متوسل شدم و با خود حدیث نفس می کردم و به آن حضرت می گفتم: من از مردن خود ناراضی نیستم و حرفی ندارم، بالاخره باید مرد،

ولی فعلاً دستم خالی است شما از خدا بخواهید که عمری به من دهد تا عمل خیری انجام دهم. پس از توسل به حضرت، کسی از طرف حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام آمد و گفت: آن حضرت فرمودند: دعا کردم، مستجاب شد. مأمور قبض روح بازگشت و من به هوش آمدم و خوب شدم. مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری در ذیل نقل این جریان اضافه می کند: خداوند ایشان را آماده کرد تا حوزه علمیه قم را تأسیس نمایند (۱).

خواب آقای فرید

باز مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری از حاج میرزا حسن خان دفتری که منشی آیه الله فریداراکی بوده، نقل می کند: زمانی که مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در اراک بودند و آقای حاج آقا مصطفی فرید از تهران به اراک مراجعت کرده بودند، مرحوم آیه الله حائری به دیدن حاج آقا مصطفی می آیند و آقای فرید برای آیه الله حائری می گوید: من امسال داستانی دارم و آن این است که شبی در خواب دیدم کسی

به

۱- از یادداشت های دست نویس مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری.

{صفحه ۷۰}

صورت کربلایی آقا علی که یکی از اهالی روستاهای اراک و مردی ظاهر الصلاح و اهل عبادت است، به من گفت: شما امسال

وقت خرمن و درو کردن به ناخوشی سختی گرفتار می شوی و ممکن است بمیری، ولی اگر نمردی عمر طبیعی خود را می نمایی. من گفتم: کربلایی آقا علی تو از کجا می

دانی؟ گفت: من ملکی به صورت آن مرد هستم. حاج آقا مصطفی گفت: فصل خرمن که رسید به ناخوشی سختی گرفتار شدم، که ظاهراً حصبه بوده است و تا مرز مرگ رسیدم، ولی بهبودی یافتم. آیه الله حاج مرتضی حائری اضافه کردند: آقای حاج آقا مصطفی فرید عمر طبیعی خود را نمودند(۱).

خواب بوسیری

او از شعرای عرب زبان قرن هفتم هجری و از فحول و اعلام ادب و شعر عربی و صاحب قصیده معروف به «برده» و از اهالی مصر می باشد. خود او می گوید: من قصائد و اشعاری در مدح رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم سروده بودم. زمانی به بیماری فلج مبتلا شدم و نصف بدنم فلج شد. پس از آن تصمیم گرفتم که قصیده ای را در مدح رسول مکرم صلی الله علیه واله وسلم بسرایم سپس اقدام به نظم شعری کردم که به «برده» معروف گردید، که برخی از ابیات آن قصیده

۱- از سلسله یادداشت های مرحوم آیه حاج آقا مرتضی حائری.

{صفحه ۷۱}

این است:

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكُونِينَ وَ الثَّقَلَيْنِ ***** مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ

فَاقَ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ ***** وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ

وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٌ ***** عَرَفَا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشَفَا مِنَ الدِّيمِ

فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صُورَتُهُ *** ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِي النَّسَمِ

مُنَزَّهَةً عَنِ شَرِيكَ فِي مَحَاسِنِهِ *** فَجَوَّهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ (۱).

پس از سرودن این قصیده از خدا خواستم که مرا عافیت عطا نماید. من این قصیده را مکرر

می خواندم و می گریستم و دعا کرده، توسل می جستم. شبی در خواب نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم را دیدم آن حضرت با دست مبارک خود بدنم و موضعی که فلج شده بود، مسح کرد و بُردی بر روی من انداخت. هنگامی که از خواب بیدار شدم، دیدم گویا می توانم حرکت کنم، پس از جای برخاسته و از خانه بیرون آمدم و خواب خود را برای احدی نقل نکردم. در بین راه قصری را ملاقات کردم، او به من گفت: آن

۱- ترجمه ابیات چنین است: محمد صلی الله علیه واله وسلم سرور دو جهان و جن و انس از عرب و عجم است. برتر از همه انبیا در خلقت و اخلاق بود، اما در دانش و سخاوت هیچ کدام به او نرسیدند. همه به دریای جود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و باران رحمت او محتاج و نیازمندند. اوست که روح و جسمی کامل داشت و خالق انسان ها او را به عنوان حبیب خود برگزید. او در زیبای های خویش بی همتاست و گوهر زیبایی او هرگز تقسیم نمی شود.

{صفحه ۷۲}

قصیده ای که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را مدح کرده ای، می خواهم. به او گفتم: کدام قصیده را می گویی؟ گفت: همان قصیده ای که در حال بیماری سروده ای

و اول آن چنین و چنان است. گفتم: تو از کجا می دانی؟ گفت: دیشب در خواب دیدم که تو در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم آن قصیده را می خواندی و پیامبر به آن توجه کرده و در شگفت شد

و بُردی را به تو عطا نمود. پس من آن قصیده را به او دادم و او هم خواب را برای دیگران بازگو کرد، تا این که در میان مردم شایع شد و خبر به صاحب بهاء الدین بن حنا رسید. او نزد من فرستادم و قسم یاد کرد که من باید شعر را بشنوم در حالی که ایستاده و سر و پا برهنه باشم.

سپس سعدالدین فارقی به درد چشمی مبتلا گردید که نزدیک بود نابینا شود. او در خواب دید کسی او را می گوید: نزد صاحب رفته و بُرده رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را گرفته بر چشم خود می گذاری و چشم تو به فرمان خدا عافیت پیدا خواهد کرد. پس او به نزد صاحب آمد و خوابش را ذکر کرد. صاحب به او گفت: من نزد خود از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم برده ای را نمی شناسم. سپس مقداری فکر کرده و گفت: شاید مراد قصیده بُردیه بوصیری است. پس از خادم خود خواست تا صندوقی که قصیده در آن بود، بگشاید و آن را بیاورد. هنگامی که خادم قصیده بوصیری را آورد، سعد الدین فارقی آن را گرفته و بر چشم خود نهاد و چشم

{صفحه ۷۳}

او عافیت پیدا کرد، از این جهت آن قصیده را بُرده می نامند(۱).

حب علی بن ابی طالب علیه السلام

ابن عباس می گوید: سلمان فارسی رحمه الله علیه را در خواب دیدم و به او گفتم: سلمان هستی؟ گفت: آری! به او گفتم: تو غلام پیامبر صلی الله علیه واله وسلم هستی؟ گفت: آری! پس لباس ها و زیورهایی را در بر او و تاجی از

یاقوت را بر سر او مشاهده کردم به او گفتم: ای سلمان! آیا این مرتبه و منزلت حسنه ای است که خداوند عزوجل به تو عطا کرده است؟ پاسخ داد: آری! به او گفتم: چه چیزی در بهشت بعد از ایمان به خدا رسولش افضل و بهتر از هر چیزی است؟ گفت: در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسول او چیزی افضل از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و اقتداء کردن به او نمی باشد (۲).

خواب همسر حنظله بن ابی عامر

حنظله بن ابی عامر جوانی از قبیله خزوج بود و در شب آن روزی که جنگ احد به وقوع پیوست با دختر عبدالله بن ابی سلول ازدواج کرده و آن شب را که شب عروسی او بود، از

۱- ادب الطف: ۴/۱۲۶.

۲- بحار الانوار: ۲۲/۳۴۱

{صفحه ۷۴}

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خواست نزد همسرش بماند؛ و این آیه درباره او نازل شد: (أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ

لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَّنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ) (۱) پس رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به حنظله اجازه داد. حنظله آن شب نزد همسر خود ماند و با او هم بستر شد.

صبح هنگام در حالی که جنب بود، بیرون آمد تا در صحنه نبرد احد حضور پیدا کند. همسر او در آن هنگام نزد چهار نفر از انصار فرستاده و آن ها را بر این امر گواه گرفت. به او گفتند: برای چه هنگام رفتن حنظله به جنگ آن افراد را برای شهادت طلب نمودی؟ او گفت: من شبی که با

حنظله بودم، در خواب دیدم که گویا آسمان شکاف خورد و باز شد و حنظله بالا رفته و داخل شکاف گردید و آن گاه شکاف بسته شد، پس دانستم که این همان شهادت است که برای حنظله خواهد بود و لذا دوست نداشتم که بر این امر گواه نگیرم. همان شب همسر حنظله از او حمل برداشت و حنظله پس از آن به سوی جبهه احد رفت و بر ابوسفیان حمله کرد، ابوسفیان در حالی که حنظله او را از مرکب به زیر انداخته بود فریاد می زد و کمک می طلبید. پس مردی از مشرکین بر حنظله حمله کرد و او را به قتل رساند. حنظله از

۱-سوره نور: ۶۲.

{صفحه ۷۵}

اسب سقوط کرد و در میان بدن حمزه و عمر و بن جموح و عبدالله بن حرام و گروهی از انصار روی زمین افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: ملائکه را دیدم که حنظله را بین زمین و آسمان با آب باران در ظرفهایی از طلا غسل می دادند. لذا حنظله بن ابی عامر «غسیل الملائکه» نامیده شد (۱).

اثر زیارت عاشورا

یکی از علمای اصفهان نقل کرد: شبی در عالم رویا دیدم کسی به من گفت: مبلغ چهل و پنج هزار تومان به فلان شخص بدهید؛ من از خواب بیدار شدم و به آنچه در خواب دیده بودم اعتنا نکردم. باز برای مرتبه دوم در خواب دیدم که به من گفته شد: همان مبلغ فوق را به آن شخص آمدم و پول را به ایشان دادم. در این هنگام دیدم شروع به گریستن نمود. از سبب آن سوال کردم، گفت: من چهل و پنج هزار تومان

مقروض هستم و با خود عهد کردم برای ادای دین خود چهل روز زیارت عاشورا بخوانم و امروز روز چهارم است و آخرین زیارت عاشورا را خوانده ام و حواله شده بود که توسط شما من به مراد

۱- بحار الانوار: ۲۰/۵۸.

{صفحه ۷۶}

و مقصودم برسم (۱).

خبر شهادت یکی از شیعیان

یکی از بزرگان و مراجع قم برایم نقل کردند: در سال یک هزار و چهارصد هجری قمری یک خانواده شیعی از اهالی عربستان برای زیارت به کربلا آمدند و در هتلی در آن جا استقرار یافتند. یکی از شب ها که در کربلا و در آن هتل بودند، ناگهان نیمه های شب عیال سرپرست خانواده از خواب بیدار می شود و شروع به فریاد زدن می نماید به گونه ای که شوهر و دیگر اعضای خانواده بیدار می شوند و از سبب گریه او سوال می نمایند.

او می گوید: هم اینک فرزند مرا کشتند و او را به قتل رساندند! به او گفته می شود: فرزند تو در عربستان است، تو از کجا چنین مطلبی می گویی؟ آن زن پاسخ می دهد: هم اکنون حضرت سید الشهداء سلام الله علیه را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندت را کشتند و نزد ما آمد شما ناراحت نباش که او نزد ماست. پس از این خواب در همان ساعت شوهر آن زن به وسیله تلفن با عربستان تماس می گیرد و پس از ارتباط با خویشان و نزدیکان در عربستان معلوم می شود در همان لحظه

۱- به نقل از کسی که خود خواب دیده است و لکن به جهت عدم استیذان از ذکر نام ایشان خودداری شد.

{صفحه ۷۷}

که مادر در کربلا خواب دیده است،

فرزندش در درگیری با مأموران عربستان به شهادت رسیده است (۱).

ستاره پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم

حسن بن فضال از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مردی از اهل خراسان نزد من آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را در خواب دیدم، گویا به من می فرمود: شما چگونه خواهید بود هنگامی که قسمتی از من در زمین شما دفن شود و ستاره من در خاک شما غائب گردد؟ پس ودیعه و امانت مرا حفظ نمایید حضرت رضا علیه السلام به آن مرد فرمود: من در زمین شما دفن خواهم شد و من بعضی از پیامبر شما می باشم و من همان ودیعه و

نجم و ستاره خواهیم بود. بدان هر کس مرا زیارت کند و آنچه را که خداوند تبارک و تعالی از حق و طاعت من واجب گردانیده، به آن معرفت داشته باشد من و پدرانم شفیع او در قیامت خواهیم بود و هر کس ما او را شفاعت کنیم، روز قیامت نجات می یابد هر چند گناه جن و انس را داشته باشد. بعد حضرت فرمود: پدرم از جدم و او از پدرش برایم حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود: هر کس مرا در خواب ببیند، حقیقتاً

۱- شب ۲۹ شعبان المعظم سال ۱۴۱۳ خواب مذکور را برایم نقل کردند.

{صفحه ۷۸}

مرا دیده است؛ زیرا شیطان در صورت من متمثل نمی شود و نیز به صورت هیچ یک از او صیاء و شیعیان من ظاهر نمی گردد. و رویای صادقانه جزئی از هفتاد جزء نبوت است (۱).

خواب شهید ثانی (ره)

شهید ثانی یکی از چهره های ارزشمند عالم تشیع و از فقیهان دانشمندان بزرگ قرن دهم هجری

می باشد که به جرم اعتقاد به تشیع به شهادت رسید. شیخ بهائی گوید: پدرم به من خبر داد که روزی از روزها هنگام صبح نزد شیخ معظم خود، شهید ثانی رفتم. او را دیدم که در حال فکر و اندیشه می باشد، از سبب تفکر او جو یا شدم، ایشان فرمود: ای برادر! گمان می کنم که من دومین از دو شهید هستم؛ و یا فرمود: من فرد دوم شیخ شهید (۲) خودمان

در شهادت می باشم. به او گفتم: مگر چه رخ داده است؟ فرمود: من شب گذشته در خواب دیدم سید مرتضی علم الهدی مجلس ضیافتی ترتیب داده که علمای امامیه همه در آن شرکت دارند. چون من به آن مجلس وارد شدم، سید مرتضی

۱- عیون اخبار الرضا: ۲/۲۵۷.

۲- شهید اول محمد بن مکی، یکی از علمای بزرگ قرن هشتم هجری و صاحب تألیفات گرانمایه ای می باشد. او را نیز به جرم داشتن مذهب تشیع به شهادت رساندند.

{صفحه ۷۹}

از جای برخاست و به من خوش آمد گفت و به من فرمود: ای فلانی! در کنار شیخ شهید در آن جا بیشین! پس من رفته و در کنار شهید اول نشستم و هنگامی که در آن جایگاه استقرار یافتم، از خواب بیدار شدم. این خواب دلیل و نشانه روشنی است که من در شهادت نیز در کنار او خواهم بود.

باز از پدر شیخ بهایی نقل شده است: در زمان حیات شهید ثانی زین الدین بن علی در سفری به همراه او بودیم، گذرمان به نقطه و مکانی افتاد که بعد از آن او را در آن جا شهید کردند، هنگامی که شهید آن مکان را مشاهده کرد، چهره

اش دگرگون شد و گفت: در این مکان خون مرد بزرگی ریخته شود و هیچ کس نمی دانست که آن مرد کیست. پس از شهادت آن مرحوم در آن مکان، معلوم شد که آن مرد بزرگ که شهید ثانی از شهادت او خبر داده بود، خود شهید ثانی بوده است. هم چنین نقل شده است: در آن شب که شهید مقتول شد، بر جسد مطهر او نوری ساطع بود

که به آسمان امتداد یافته بود و بر سینه آن نوشته ای به چشم می خورد: «رَبِّ اِنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» (۱) و در طرف دیگر نوشته شده بود: «ان کُنتَ عَبْدِی فَاصْطَبِرْ» (۲).

۱- اقتباس از سوره قمر: ۱۰.

۲- روضات الجنات: ۳/۳۸۳.

{صفحه ۸۰}

گرفتن پول اضافی در قرض

یکی از علماء گوید: جوانی از اعیان کردستان به جهت حاجتی به اصفهان آمد و مدتی در اصفهان اقامت گزید. از من چهل تومان قرض کرد و پس از برگشت به محل خویش پول مرا با چهار تومان علاوه به جهت ربحش (۱) فرستاد در حالی که من چیزی طلب نکرده بودم خودش تبرعاً فرستاده بود و لهذا آن وجه را گرفتم و خرج کردم. شب در خواب دیدم که کسی به من می گوید: «چگونه است حال تو اگر این درهم را سرخ کنند و آن ها را به بدن تو بگذارند؟» ولی گوینده را نشناتم و با اضطراب از خواب بیدار شدم.

هفت سال از این واقعه گذشت. باز شخصی از من هفتاد تومان قرض کرد و به ولایت خود رفت و بعد از مدتی و پس از مشقت و مطالبه فراوان، هفتاد تومان را همراه قریب به پانزده تومان از روی تعارف و احسان داد. من هم گرفتم و

آن را خرج کردم و فراموش نمودم که برای آن چاره و حيله ای قرار دهم. بعد از مدتی به زیارت اعتبار مقدسه ائمه عراق رفتم و به سامراء

۱- در کتب فقهیه آمده است که اگر کسی پولی را به عنوان قرض گرفت، هنگام ادای قرض اگر چیزی را بر آن اضافه کند، خوب است قرض دهنده آن را نگیرد و اگر قرض دهنده شرط کند که از آن مقداری که وام داده اضافه بگیرد، ربا و حرام است.

{صفحه ۸۱}

مبارکه مشرف شدم. در آن جا دوست خود جناب آخوند ملا زین العابدین سلماسی رحمه الله علیه را دیدم که مشغول به تعمیر حرم مطهر است. چند روزی را در سامراء توقف داشتم و شب ها در جوار حرم مطهر بیتوته می کردم و مشغول زیارت و دعا بودم. شب جمعه ای کتاب اصول کافی را همراه خود برداشتم و در جوار حرم مطهر بیتوته کردم. کلیددار حرم مطهر در را بست و من هم میان حرم مشغول دعا و زیارت بودم. گاهی که از دعا و زیارت کسل می گردیدم، مشغول مطالعه اصول کافی می شدم. چون آخر شب شد، مرا خواب ربود. به زاویه پایین پای مبارک آمدم و تکیه به دیوار زدم و خوابیدم. ناگاه دیدم حضرت ابامحمد حسن بن علی علیه السلام از میان ضریح مطهر بیرون آمد و کرسی ای نصب شد و ایشان بر بالای آن نشست، نور از پیشانی نازینش تلالؤ می کرد به گونه ای که نظر کردن به جمال مقدسش ممکن نبود. ایشان به من فرمود: این چه کتابی است؟ عرض کردم: کتاب اصول کافی است. فرمود:

چند ورق از آن بشمار و بعد صفحه دست چپ را برای من بخوان. سپس فرمود: آیا هفت سال قبل از این با تو عهد نکردیم که تصرف نمودن در این دراهم برای تو حلال نیست؟ پس چگونه است حال تو اگر این دراهم گداخته و به بدن تو گذارده شود؟ بعد فرمود: برخیز! که کلیددار آمد تا در را باز کند. پس من سراسیمه از خواب برخاستم آن چنان که عمامه از سرم افتاد و من ملتفت

{صفحه ۸۲}

نشدم. تا نزدیک درب حرم رفتم و صدای کلید و کلیددار را که مشغول باز کردن درب حرم بود، شنیدم. در همین حال دریافتم که سرم برهنه است و با خود گفتم: اگر مرا به این حالت ببینند، می گویند: این شیخ دیوانه شده؛ زود رفتم و عمامه ام را به سر گذاشتم و از حرم مطهر ترسان و خجلت زده و تائب بیرون آمدم. (۱)

** حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

نجاشی صاحب رجال نقل کرده است: حضرت عبدالعظیم از خوف سلطان وقت به ری آمد و در سرداب خانه ای در محله «سکه الموالی» که متعلق به یکی از شیعیان بود، مسکن گزید. وی در آن خانه مشغول عبادت گردید؛ روزها را روزه گرفته و شب ها را به عبادت قیام می کرد و به طور مخفیانه از منزل بیرون آمده و قبری را که الآن مقابل قبرش می باشد، زیارت می کرد و می گفت: آن قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است.

پس از مدتی که حضرت عبدالعظیم در آن خانه بود خبر ورود وی به شیعیان یکی پس از دیگری رسید و تا این

که اکثر شیعیان او را شناختند، یکی از شیعیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در

۱- منتخب التواریخ: ۸۰۱.

{صفحه ۸۳}

خواب دید و آن حضرت به او فرمود: مردی از فرزندان من از «سکه الموالی» تشییعی شده و در کنار درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب دفن می شود؛ و با انگشت خود به آن مکان اشاره فرمود. آن مرد پس از دیدن رؤیا تصمیم گرفت که آن درخت و آن زمین را از صاحبش خریداری کند. پس نزد صاحب باغ آمد و پیشنهاد خرید آن درخت را نمود. صاحب باغ به او گفت: برای چه می خواهی؟ او خواب خود را برای صاحب باغ بیان کرد، صاحب باغ گفت: من هم همین خواب را دیده ام و آن درخت و همه باغ را برای آن مرد شریف و بزرگوار وقف کرده ام تا شیعیان مردگان خود را در آن جا دفن کنند. پس از چندی حضرت عبدالعظیم بیمار شد از دنیا رفت. هنگامی که او را برای غسل برهنه کردند در لباس های او نوشته ای یافتند که در آن نسب شریف خود را نوشته و در آن آمده بود: من ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستم. (۱)

** احسان به یتیم

مرحوم ملا عبدالله تستری از چهره های برجسته و از علمای بزرگ قرن یازدهم هجری می باشد. آن بزرگوار از شاگردان

۱- روضات الجنات: ۴/۲۱۱؛ رجال نجاشی: ۱۷۳.

{صفحه ۸۲}

نخبه مرحوم مقدس اردبیلی بوده است.

ملا عبدالله پس از اتمام تحصیلات در نجف اشرف به اصفهان مهاجرت کرده و پس از مدتی

اقامت در آن جا، به مشهد مقدس رفته و سپس به اصفهان مراجعت می نماید و تا پایان عمر در آن جا به تدریس و تعلیم و احیای حوزه علمیه اصفهان می پردازد، که از حوزه درس او شاگردان برجسته ای همانند عالم بزرگ سید مصطفی تفرشی صاحب کتاب نقدالرجال و مولی شریف الدین محمد رویدشی و میرزا رفیع الدین نایینی شارح کافی و ملا محمد تقی مجلسی و مولی حسن علی فرزند او و گروهی دیگر مستفیض و بهره مند شدند. هنگامی که این عالم بزرگوار به اصفهان آمد، تعداد اهل علم در حوزه علمیه اصفهان به پنجاه نفر نمی رسید، ولی هنگام وفات او بیش از هزار نفر از فضلاء و اهل علم در حوزه علمیه اصفهان بوده است. مرحوم ملا عبدالله تستری در شب بیست و ششم محرم الحرام سال هزار و بیست و یک هجری قمری رحلت کرد و مرحوم سید داماد با جماعتی از علماء و قریب سه هزار نفر بر بدن او نماز گزاردند و جسد او را به طور امانت در جوار امام زاده اسماعیل بن زید بن الحسن دفن و پس از یک سال به کربلا منتقل کرده و در جوار اباعبدالله علیه السلام به خاک سپردند. بعد از یک سال که بدن او را بیرون آوردند و خواستند به کربلا منتقل کنند، هیچ تغییری نکرده بود. مرحوم علامه مجلسی نقل کرده است:

{صفحه ۸۵}

هنگامی که او به رحمت ایزدی پیوست، یکی از علما او را در خواب به بهترین هیئت مشاهده کرد و علت رسیدن به آن مقام و منزلت را از ایشان جویا شد، مرحوم ملا عبدالله

تستری در پاسخ به او گفته بود: من روزی از روزها که در مسجد جامع عتیق اصفهان علم حدیث را تدریس می کردم، مردی نزد من آمد و سیبی را به من هدیه کرد. هنگامی که

از درس فارغ شدم، آن سیب را برداشته و بیرون آمدم. در بین راه به کودکی برخورد کردم به گمانم یتیم بود؛ آن سیب را به او دادم، او بسیار شاد شد و خداوند به سبب آن سیب، این مرتبه را به من عطا کرد.(۱)

رؤیایی عجیب

مرحوم جزایری نقل می کند: حدود سال هزار و هشتاد واقعه استرآباد رخ داد که در آن جریان سپاهیان ترک بر آن جا غالب آمد و اکثر اهل آن جا را اسیر کردند. من در سال هزار و صد و هفت به هنگام مراجعت از مشهد رضوی گذرم به آن جا افتاد. مردی از افاضل سادات برایم نقل کرد: زنی فقط یک دختر داشت که در آن واقعه سپاهیان ترک دخترش را اسیر کرده و بردند. آن زن شب و روز در فراق تنها دخترش گریه می کرد تا بعد از مدتی به خاطرش رسید که حضرت علی بن موسی

۱- روضات الجنات: ۴/۲۳۴ تا ۲۴۳.

{صفحه ۸۶}

الرضا علیه السلام زائران خود را ضمانت می کند؛ پس چگونه می شود که ضمانت نکند که فرزند من بازگردانده شود؟ پس عازم مشهد می شد و مدتی در مشهد ماند. دختر او را پس از اسارت، به بخارا انتقال داده و او را در معرض فروش قرار دادند. مردی از تجار در خواب می بیند که گویا در دریایی عظیم غرق می شود، در آن هنگام دخترکی دست او

را گرفته و او را بیرون می آورد. هنگامی که بیدار شد در فکر فرو رفت و این خواب او را به خود مشغول ساخت.

پس حرکت کرده و به بازار آمد تا چیزی را خریداری کند. مردی از تجار به او گفت: من کنیزی دارم که قصد دارم آن را بفروشم. پس آن کنیز را آورد و این شخص وقتی به چهره آن کنیز نظر کرد، دید همان دختری است که او را در خواب از غرق شدن نجات داد. پس او را خریده و به منزل آورد و از حال او جویا شد. آن دختر گفت: من از جمله اسیران استرآباد هستم. آن مرد تاجر را رقتی دست داد و دانست که او دختر مؤمنه ای می باشد، پس به فرزندانش گفت: کدام یک از شما با این دختر ازدواج می کند؟ آن دختر هم موافقت کرد و لکن شرط نمود که شوهرش او را به مشهد رضوی برای زیارت ببرد. پس یکی از پسران با او ازدواج کرد و او را با خود به مشهد آورد. اما در بین راه آن زن بیمار شد و هنگامی که به مشهد رسیدند، مرد به سوی روضه منوره آمد و کنار قبر حضرت رضا علیه السلام دعا کرد تا زنی را

{صفحه ۸۷}

پیدا کند که زوجه اش را پرستاری کند! پس پیرزنی را دید و به او گفت: همسر من بیمار است و من در این شهر غریب هستم، از تو می خواهم که پرستاری او را عهده دار شوی. آن پیرزن به همراه او به منزلش آمد، وقتی پارچه را از روی آن زن کنار زد، نظری نمود و فریاد زد و خود را روی او انداخت و گفت: دخترم! بخدا سوگند او دختر من است! پس آن دختر چشم گشود و مادر خود را شناخت و این اجتماع و برخورد به برکت حضرت رضا علیه السلام بود. (۱)

مقدس اردیلی و محبت امیر المؤمنین علیه السلام

مرحوم جزایری می گوید: کسی از اهل حدیث که من به او وثوق دارم برایم نقل کرد: هنگامی که عالم زاهد مولی احمد اردبیلی رحمه الله علیه از دنیا رفت، بعضی از مجتهدین او ابا قیافه و هیبت بسیار نیکویی در خواب دید که از رواق امیرالمؤمنین علیه السلام پس از زیارت بیرون می آید. از او سؤال می کند: چه عملی باعث شد که شما به این درجه عالی نائل شدید تا ما نیز به آن عمل نماییم؟ مرحوم مقدس اردبیلی در جواب می گوید: بازار عمل در این جاکساد است و رواجی ندارد و تنها چیزی که خداوند سبحان به وسیله آن ما را نجات داد، محبت صاحب این

۱- زهرالربیع: ۳۲۱.

{صفحه ۸۸}

قبر است. (۱)

خواب مهدی عباسی

او فرزند منصور دوانیقی و سومین خلیفه عباسی است که بعد از پدرش منصور در سال ۱۵۸ قدرت را به دست گرفت و پدر موسی الهادی و هارون الرشید است. در زمان حکومت وی که عصر امامت موسی بن جعفر علیه السلام بود، توجه مردم به آن حضرت و جاذبه معنوی آن بزرگوار موجب شد که مهدی عباسی از آن حضرت بر حکومت خود ترسید و آن حضرت را از مدینه به بغداد طلب کرد و سپس ایشان را محبوس و زندانی نمود. شبی در خواب امام علی بن ابی طالب علیه السلام را دید که آن حضرت به او خطاب کرده و این آیه را می خواند: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ

وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ) (۲) مضمون آیه این است: حال که به قدرت رسیدید، در زمین فساد کرده و قطع رحم می نمایید. در همان نیمه شب

مهدی از خواب بیدار کسی را نزد ربیع که حاجب او بود، فرستاد. ربیع می گوید: من بر خخود ترسیدم، پس وقتی نزد مهدی رفتم، دیدم که او همین آیه را با صدای بسیار خوبی می خواند. وقتی مرا دید،

۱- زهر الربیع: ۳۲۹.

۲- سوره محمد: ۲۲.

{صفحه ۸۹}

گفت: هم اکنون موسی بن جعفر علیه السلام را نزد من بیاور! من رفته و ایشان را از زندان نزد مهدی عباسی آوردم. پس مهدی با ایشان معانقه کرد و او را در کنار خود نشانید و گفت: ای ابوالحسن! من در خواب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که این آیه را بر من می خواند؛ آیا مرا مطمئن می سازی که علیه من و یا یکی از فرزندان من خروج نکرده و قیام ننمایی؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: من هرگز چنین نمی کنم و دور از شأن من می باشد. مهدی گفت: راست گفتم. پس من را صدا زد و گفت: سه هزار دینار به موسی بن جعفر علیه السلام به مدینه مراجعت کرد، تا این که در زمان هارون الرشید پسر مهدی هنگامی که هارون از مکه در ماه رمضان سال ۱۷۹ از عمره باز می گشت، آن حضرت را از مدینه به بغداد برده و زندانی نمود، و در همان حبس آن حضرت از دنیا رفت. (۱)

پیمان شکنی

یکی از خلفای بنی عباس موسی الهادی است. او چهارمین خلیفه عباسی، فرزند مهدی پسر منصور دوانیقی و برادر بزرگ هارون الرشید می باشد که پس از مرگ پدرش قدرت را در دست

۱- تاریخ بغداد: ۱۳/۲۹، روضات الجنات: ۴/۲۸۹.

{صفحه ۹۰}

گرفت و نزدیک به سه سال خلافت کرد.

او کنیز و جاریه ای به نام غادره داشت که آن را به ده هزار دینار خریداری کرده بود. این کنیز هم دارای جمال و زیبایی بود و هم از هنر خوانندگی برخوردار بود. موسی الهادی شبی با ندیمان و دوستان خود نشسته و شراب می نوشید، ناگهان لحظه ای فکر کرد و پس از آن رنگ چهره اش دگرگون شده و ظرف شراب را بر زمین گذاشت، کسی از ندیمان به او گفت: یا امیرالمؤمنین! مگر چه رخ داده است که ناگهان از عیش و نوش کناره گیری کردی؟ او گفت: الان در ذهنم خطور کرد که من خواهم مرد و برادرم هارون الرشید متولی خلافت می شود و با کنیز من غادره ازدواج می کند. پس بروید و سر برادرم هارون را نزد من آورید! سپس از این تصمیم منصرف شد و دستور داد: بروید و هارون را زنده نزد من آورید! وقتی هارون را آوردند، موسی الهادی آنچه را در ذهنش خطور کرده بود، برای هارون بازگو کرد و هارون را از اراده خود مبنی بر کشتن او، آگاه نمود. هارون هم زبان به دلجویی گشود و با رفق سخن گفت و به موسی الهادی اطمینان داد که من هرگز چنین اقدامی را بعد از تو نخواهم کرد. موسی الهادی

به آن راضی نشد تا این که گفت: باید سوگند یاد کنی که من هرگز با غادره ازدواج نخواهم کرد! پس هارون قسم خورد که من هرگز بعد از مرگ برادرم با کنیز او غادره ازدواج نخواهم کرد. آن گاه موسی الهادی برخاست و نزد کنیز خود غادره رفته

{صفحه ۹۱}

و او را همانند

برادرش به سوگندهای غلاظ و دشوار امر کرد که هرگز پس از او با هارون ازدواج نکند و پیمان شکنی ننماید. پس از آن موسی الهادی آرام شد و بیش از یک ماه از این ماجرا نگذشت که موسی الهادی از دنیا رفت و هارون الرشید زمام امور را بدست گرفت.

پس از آن هوای وصال غادره کنیز برادرش، را کرد و به دنبال او فرستاد. او نزد هارون الرشید آمد و هارون به او پیشنهاد ازدواج کرد. غادره گفت: من سوگند یاد کردم که پس از موسی الهادی با تو ازدواج نکنم و تو نیز همانند من با سوگند خوردن ملتزم شدی که با من ازدواج ننمایی. هارون الرشید گفت: من از جانب تو و خودم کفاره قسم و سوگندی را که برای برادرم خورده ایم، خواهم داد. آن کنیز راضی شد و با هارون ازدواج کرد و موقعیت خاصی نزد او پیدا نمود و آن چنان شد که هارون بیش از برادرش موسی الهادی شیفته او گردید، به گونه ای که هرگاه آن کنیز مست می شد، سر به دامان هارون می نهاد و می خوابید و هارون هیچ حرکت نمی کرد و تکان نمی خورد، تا او از خواب برخیزد. یکی از شب ها که غادره سر به دامان هارون نهاده و خفته بود، ناگهان در حالی که مضطرب و بیمناک بنظر می رسید، از خواب بیدار شد. هارون به او گفت:

چه رخ

{صفحه ۹۲}

داده است؟ غادره (۱) گفت: هم اکنون برادرت موسی الهادی را در خواب دیدم که این اشعار را برایم خواند:

أَخْلَفْتِ وَعَدِي بَعْدَمَا *** جَاوَرْتُ سُكَّانَ الْمَقَابِرِ
وَنَسَيْتِي وَحَنَّتِي فِي *** أَيْمَانِكِ الزُّورِ الْفَوَاجِرِ
وَنَكَّحْتَ غَادِرَهُ

أُحْيِ *** صَدَقَ الَّذِي سَمَّاكَ غَادِرِ

لَا يَهْنِكِ الْإِلْفُ الْجَدِيدُ *** وَلَا تَدُرُ عَنْكَ الدَّوَائِرُ

وَهَ حَقَّتَنِي قَبْلَ الصَّبَاحِ *** وَصِرْتُ حَيْثُ غَدَوْتُ صَائِرِ (۲)

آن گاه پشت کرده از نزد من برفت؛ و گویا این اشعار را کسی در قلبم نوشت که من حتی یک کلمه آن را فراموش نکردم! هارون گفت: این از خواب های شیطانی است. غادره گفت: نه به خدا سوگند! سپس لرزه ای بر اندام او افتاد و همان ساعت برابر چشمان هارون جان داد. (۳)

۱- غادره، زن خیانت کننده و پیمان شکن را گویند.

۲- وعده مرا تخلف کردی و زیر پا گذاشتی؛ بعد از آن که من در آغوش خاک خفتم. مرا فراموش کرده و با سوگند خود؛ که به دروغ خورده بودی، مخالفت نمودی.

ای غادره! با برادرم ازدواج کردی؛ راست گفت آن کس که تو را غادره نام نهاد.

پیوند جدید تو را گوارا مباد؛ و مصائب و ناراحتی ها از تو روی متابد.

قبل از سپیده دم به من ملحق شوی؛ و همان جا که من رفتم، تو نیز بیایی.

۳- سکردان السلطان: ۴۴۶.

{صفحه ۹۳}

خوابی شگفت انگیز

حکیم الهی و عالم بزرگوار مرحوم ملا علی نوری مازندرانی، که از چهره های برجسته عالم تشیع و از شاگردان مرحوم آقا محمد بیدآبادی و از معاصرین میرزای قمی صاحب قوانین (قدس سره) می باشد و بین او و مرحوم میرزای قمی مکاتبات فراوانی رد و بدل شده است. این عالم بزرگوار پس از فراگیری علوم از اساتید و علمای وقت در مازندران و قزوین، به اصفهان آمد و تا آخر عمر در آن جا اقامت گزید و مورد توجه و احترام مردم قرار گرفت و سرانجام در سال هزار و دویست و چهل

و شش هجری قمری در اصفهان دار فانی را وداع گفت و گروه زیادی از مردم اصفهان بر پیکر او نماز خواندند، سپس جسد شریف او را به نجف اشرف انتقال دادند، تا طبق وصیت آن مرحوم، نزد درب بطوسی در حرم مطهر جایی که زوار از آن جا عبور می کنند، دفن شود. پس از ممانعت شدیدی که از طرف متولیان حرم مطهر از دفن ایشان در آن مکان صورت گرفت و با وساطت برخی از علمای نجف اجازه دفن در آن جا داده شد، هنگامی که قبر او را حفر کرده و بدن او را برای خاک سپاری کنار قبر آوردند، یکی از اتقیاء که جسد شریف او را دید، ناگهان با صدای بلند تکبیر گفت، وقتی از آن شخص از علت تکبیر او سؤال کردند، گفت: من وقتی مراسم دفن این

{صفحه ۹۴}

عالم را مشاهده کردم، یاد صحنه ای همانند امروز افتادم که مدت‌ها قبل در خواب دیده بودم. پانزده سال پیش من در خواب دیدم که این عالم بزرگوار در حالی که عصایی در دست داشت، وارد حرم مطهر شد و می گفت: من از طرف حضرت مرتضوی علیه السلام مأمور و مأذون هستم که در این بقعه منوره مواضع قبور مردم را تعیین کنم. و با عصای خود به مواضع مختلف اشاره می کرد و اسامی افرادی را ذکر می نمود، تا این که به همین نقطه ای رسید که هم اکنون او را دفن نمودید. مشاهده کردم که او با عصای خود به همین موضع اشاره کرد و گفت:

هَذَا مَنْزِلُ نَفْسِي وَمَحَلُّ رَمْسِي *** أَعَدَدْتُهُ لِيَوْمِ كَرِيهَتِي وَيَأْسِي (۱)

و این چیزی که من

در خواب دیدم و مشاهده امروز من پس از پانزده سال، چیز عجیبی است. (۲)

شفای یک زن

ابن جوزی در تاریخ خود می گوید: در سال ۴۷۴ هجری قمری از واسط (۳) نامه ای از ابن هبان واسطی آمد که در آن قصه

۱- این منزل من و محل دفن من است که آن را برای روز سختی که در پیش دارم، آماده نموده ام.

۲- روضات الجنات: ۴/۴۰۸.

۳- واسط شهری است بین بصره و کوفه، که فاصله آن به این دو شهر یکسان است و لذا آن را واسط گویند. معجم البلدان ۵/۳۴۷.

{صفحه ۹۵}

عجیبی نوشته بود. جریان این بود که زنی که در کنار نهری در نزدیکی واسط زندگی می کرد، به مرض جذام مبتلا می شود و بینی لب ها و انگشتان دست و پای او در اثر آن مرض از بین رفته و بوی تعفن پیدا کرده بود تا جایی که نزدیکان و اقربای او متأذی شدند. شوهر و فرزندانش، او را به بیرون از محله منتقل نموده، و یک کوخی در بیرون محله درست کرده و او را در آن جای دادند. کسی به خاطر بوی بد و تعفن او نمی توانست از نزدیک او عبور کند، فقط فرزند او هر روز دو نان برای او می آورد و به سوی او پرتاب می کرد.

روزی هنگامی که فرزند برای او نان آورده بود، آن زن به فرزندش گفت: فرزندم تو را به خدا بایست تا تو را بینم! جرعه ای آب برای من بیاور تا بیاشامم! فرزند ترتیب اثر نداد و فرار کرد. آن زن به ناچار و در اثر تشنگی خود را به آبی که نزدیک کوخ

بود رساند، اما همان جا حالت اغماء و بیهوشی بر او عارض شد. او خود پس از آن که به هوش آمد، گفت: من در آن حال دو مرد و دو زن را دیدم که نزد من نشسته اند و دو قرص نان را بیرون آوردند که بر آن برگ سبزی بود؛ و ظرف آبی نیز آورده و به من گفتند: از این نان بخور و از این آب بنوش! من هنوز قسمتی از آن نان را نخورده بودم که سیر شدم و از آن ظرف

{صفحه ۹۶}

آب نوشیدم. آبی که هیچ گاه همانند آن آب گوآرا را ننوشیده بودم. پس گفتم: ای بزرگان! شما چه کسانی هستید؟ یکی از آن ها گفت: من حسن و این حسین و آن زن خدیجه کبری و آن دیگر فاطمه زهراء سلام الله علیهم می باشد. سپس آن حضرت (امام حسن علیه السلام) دست خود را بر سینه و صورت و امام حسین علیه السلام دست خود را بر پشتم کشید، که در اثر آن لب ها و بینی من به حال اولیه بازگشت و انگشتانم روید و خوب شد. ایشان مرا بلند کردند و چیزهایی همانند فلس ماهی به مقدار ۳۰ عدد از بدنم ریخت و من به طور کامل خراب شدم. پس مردم از شهرها و بلاد برای مشاهده آن زن و تبرک به او به واسط آمدند. (۱)

خواب صاحب مطالع

او که یکی از علمای بزرگ قرن سیزدهم هجری و صاحب کتاب مطالع الانوار می باشد، شبی در خواب می بیند که عصای او بدون سیب ناگهان از دستش افتاد و از این جهت مصیبت عظیمی به او می رسد.

این خواب سبب نگرانی و ناراحتی او می گردد، تا این که پس از چندی خبر وفات عالم بزرگوار آقای سید سلیمان حسنی طباطبایی از یزد به او می رسد. این عالم

۱- المنتظم: ۱۶/۲۱۸.

{صفحه ۹۷}

بزرگوار همان کس است که در ایام ماه محرم لباس سیاه بر تن می کرد و از تمام لذتها و تمتعات دنیوی دست می کشید و بر مصائب سید شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین

علیه السلام شب و روز می گریست. نقل شده است که روز عاشورا خود به منبر می رفت و مردم را موعظه می نمود و شروع به ذکر مصائب خامس آل عبا می کرد و هنگامی که به قسمت های دلخراش واقعه کربلا می رسید، می گریست و دیگران را نیز می گریاند به گونه ای که صبر و شکیبایی مردم تمام و آن سید بزرگوار بیهوش می گردید و روی زمین می افتاد. صاحب مطالع باز در خواب می بیند برای مرتبه دوم عصای او بدون جهت از دستش افتاد. پس از این خواب خبر وفات عالم بزرگوار و فقیه گرانمایه آقای میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب غنائم و قوانین به او می رسد. (۱)

خبر فوت مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری

مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری نقل کردند: همان شب که والد ما (مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری) فوت شدند، یکی از کسبه اراک به نام حاجی شمس الضحی که مردی مجتهد بود، در خواب می بیند که آقای حاج میرزا مهدی بروجردی محرر آقا تلفن می زنند که آقا (آیه الله حاج شیخ

۱- روضات الجنات: ۴/۲۳.

{صفحه ۹۹}

عبدالکریم حائری) به اراک می آیند تا از آن جا به کربلا بروند و

در همان خواب می بیند که آقا آمدند و به کهرود که دهی از توابع اراک است، رفتند و در آن جا از کنار باغی اوج گرفتند و به سوی کربلا پرواز کردند و ظاهراً عده ای هم همراه ایشان بودند.

خواب آقای لواسانی

آقای سید علی لواسانی فرزند مرحوم حاج سید ابوالقاسم لواسانی که هنگام فوت مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در نجف بودند، در خواب می بیند که مردم نجف به طرف دروازه نجف در حرکت هستند و برای استقبال یک جنازه به طرف بازار بزرگ می روند. ایشان در همان خواب سؤال می کند که مردم برای استقبال چه کسی می روند؟ به ایشان گفته می شود: جنازه شیخ عبدالکریم را می آورند. (۱)

آزار حیوان

یکی از مراجع نجف اشرف نقل می کند که یکی از طلاب در مدرسه ای از مدارس نجف حجره ای داشت و غذای خودش را خود طبخ و آماده می کرد. او هر وقت گوشت می خرید

۱- این هر دو خواب از یادداشت های مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری است که با تغییر مختصری در عبارت نقل شد.

{صفحه ۹۹}

و می گذاشت تا در وقت مناسب طبخ کند، غالباً گریه ای که در مدرسه بود، آن گوشت ها را می برد و آن شخص را به شدت عصبانی می کرد. روزی این طلبه فلفل زیادی به گوشت زده و آن را نزد گربه می گذارد و گربه وقتی آن گوشت ها را می خورد، دهانش به شدت می سوزد و آن چنان آن گوشت ها را می خورد، دهانش به شدت می سوزد و

آن چنان آن گوشت های آلوده به فلفل درون و احشای او را می سوزاند که گربه بیچاره از شدت سوختن مکرر دست های خود را به سرش می زده است.

آن طلبه خود می گوید: این ماجرا را مشاهده کردم و من فقط به تلافی گوشت هایی

که آن گربه از من خورده بود، اقدام به این کار نمودم. شب در عالم رؤیا همان گربه را در خواب دیدم که به طرف من می آید در حالی که از دهانش شعله آتش بیرون می آید، من وحشت زده از خواب بیدار شدم و از شدت ترس به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پناه بردم و شب را همان جا ماندم. در آن جا نیز به خواب رفته و همان صحنه ای که در حجره دیده بودم، باز مشاهده کردم. دیدم که همان گربه در حالی که از دهانش آتش شعله می کشید، از دور آمد، لکن شعاع آن آتش فقط تا حدود رواق حضرت می رسد جلوتر نمی آید. ناگهان دیدم آن گربه به من اشاره کرد و گفت: اگر به صاحب این قبر پناه نیاورده بودی، تو را می سوزاندم و لکن به جهت حرمت

{صفحه ۱۰۰}

صاحب این قبر، از تو در گذشتم و تو را عفو کردم. (۱)

آثار پیاده رفتن به زیارت امام حسین علیه السلام

یکی از بزرگان فرمود: که در ایامی که در نجف بودیم، در یکی از ایام زیارتی فاصله نجف تا کربلا را با دشواری پیاده طی کردیم. در مراجعت از کربلا در خواب دیدم که من مرده ام و مرا در قبر گذاشتند؛ و قبرم بسیار تاریک بود و من از شدت تاریکی خود را به سمت بالا کشاندم، تا این که دیدم قبرم روشن گردید. ناگهان دیدم شخصی ایستاده و نماز می خواند. سؤال کردم: این شخص کیست؟ به من گفتند: آقای سیدعلی نوری

می باشد؛ که من اصلاً ایشان را ندیده بودم. آن گاه نکیر و منکر را دیدم ولی از من سؤال نکردند.

به آن ها گفتم: مگر سؤال نمی کنید؟ به من گفتند: مگر شما پیاده به کربلا نرفته اید؟ گفتم: آری! آن ها گفتند: پس از شما سؤال نمی شود. هنگامی که از خواب بیدار شدم، درصدد تحقیق برآمدم که آقای سیدعلی نوری کیست. معلوم شد که او یکی از زهاد نجف بوده و از دنیا رفته است. از قبر او سؤال کردم؛ مرا راهنمایی کردند. وقتی سر قبر او آمدم،

۱- این رؤیا را یکی از فضیله تبریز در بیت مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ کاظم تبریزی اعلی الله مقامه در تاریخ ۱۰ ربیع الاول سال ۱۴۱۲ هجری قمری برایم نقل کرد.

{صفحه ۱۰۱}

عکس او را کنار قبرش، دیدم، درست همان قیافه ای بود که من در خواب دیده بودم. (۱)

مساعدت و کمک

یکی از آقایان اهل علم که از فضیله حوزه است، نقل کرد: شخصی از نزدیکان و فامیل ما که کارمند بانک است، گفت: پدرم از دنیا رفت و من از نظر مالی بسیار در مضیقه بودم، مردی نزد من آمد و گفت: من از دوستان پدرت می باشم؛ او مبلغ پنجاه هزار تومان به من قرض داد و گفت: هر وقت توانستی این پول را به من بازگردان. پس از مدت کوتاهی نزد من آمد و گفت: مشکلی برایم پیش آمده و به آن مبلغ که به شما قرض دادم، احتیاج مبرم دارم. من هم پول آن شخص را مصرف کرده بودم و هیچ چیز در

اختیار نداشتیم؛ آمدم سر قبر پدرم و گفتم: پدر! من این بدهکاری را از شما می خواهم!
زیرا راه به جای دیگری ندارم که از آن طریق دین و بدهکاری خود

را اداء نمایم. شب در خواب پدرم را دیدم به من گفتم: من سفارش تو را خواهم کرد.
صبح که بر سر کارم آمد، دیدم شخصی نزد من آمد و گفت: من می خواهم از روی
دفترچه ام وام بگیرم و بانک با دادن مبلغ

۱- این خواب را یکی از آقایان اهل علم در تاریخ ۱۵ محرم الحرام سال ۱۴۱۵ برایم نقل
کرد.

{صفحه ۱۰۲}

پنجاه هزار تومان به آن شخص موافقت کرد. پس از گرفتن وام و دریافت پول، نزد من
آمد و آن پول را به من داد و گفت: پدر شما را در خواب دیدم و سفارش شما را به من
کرد. (۱)

اهمیت حق الناس

حضرت حجه الاسلام جناب آقای حاج میرزا محسن محدث زاده فرزند مرحوم محدث
قمی نقل کرد: برادرم مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده می گفت: شخصی از بازاریان
و کسبه از دنیا رفت و من او را در و اب دیدم که طرفی از صورتش سیاه شده بود. از
علت آن جو یا شدم گفتم: من به منزل فلان شخص که روضه خوانی داشت، رفته بودم.
در آن جا سیگار خود را روشن کرده و می کشیدم، ناگهان خاکستر سیگار که آتش در
آن بود، روی فرش صاحب منزل ریخت و یک کمی ظاهر آن را سوزاند و من خجالت

کشیدم به صاحب منزل بگویم و از او بخواهم که مرا حلال کند. لذا بدون اطلاع او، از آن مجلس بیرون آمدم و این سیاهی صورت من در اثر همان امر می باشد. (۲)

۱- در تاریخ ۲۲ جمادی سال ۱۴۱۳ این جریان را برای این حقیر نقل کردند.

۲- حضرت حجه الاسلام آقای حاج میرزا محسن محدث

زاده، خواب مذکور را بدون واسطه برایم نقل کردند.

{صفحه ۱۰۳}

خواب آقای حاج سید مرتضی

مرحوم آقای حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی یکی از ارادتمندان به حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه بود و همین علاقه و محبت سبب شده بود که هر شب چهارشنبه و در هر شرائطی به مسجد مقدس جمکران می آمد. در زمان گذشته در جمکران هیچ گونه امکانات وجود نداشت. در یکی از شب های زمستانی و هوای بسیار سرد، مرحوم حاج شیخ ابراهیم طبق روال همه هفته در شب چهارشنبه به مسجد جمکران می آید و در آن جا با بارش برف زیادی مواجه می گردد. هیچ کس در مسجد جمکران نبوده و وسائل گرم کننده در آن جا وجود نداشته، لذا به ناچار در گوشه ای از مسجد می نشیند و لکن هوا بسیار سرد بوده به گونه ای که قابل تحمل نبوده است. آقای حاج سید مرتضی که از اهالی محله چهل اختران می باشد، در خواب می بیند کسی به او می گوید: شیخ ابراهیم گرسنه است، او را سیر کن و در اثر سرما بی طاقت شده، او را گرم کن. همان نیمه شب از خواب بیدار می شود و متوجه می شود که امشب شب چهارشنبه است و شیخ ابراهیم

در مسجد جمکران است. پس با عده ای حرکت کرده و غذا و چوب برداشته و به سوی مسجد جمکران می آیند و مشاهده می کند شیخ ابراهیم صاحب الزمانی در گوشه ای در حال تلف

{صفحه ۱۰۴}

شدن است، او را گرم کرده و به او غذا می دهند. پس از آن که او به حال عادی باز می گردد و به

هوش می آید، می گوید: من شهادتین خود را گفته بودم. (۱)

خواب دیگری از ایشان

مرحوم حجه الاسلام آقای حاج سیدعباس حسینی که یکی از خطباء و وعاظ با سابقه قم بود، نقل کرد: پدرم مرحوم حاج سیدمرتضی با آقای حاج ملا اسدالله بلور فروش رفاقت داشت. روزی که حاج ملا اسدالله فوت کرد، پدرم برای تجهیز او رفته، و تمام مستحبات را برای او تا مراسم خاک سپاری انجام داد. آقای حاج سیدعباس حسینی می گوید: شب آن روز که پدرم به خانه آمد و خوابید، ناگهان نیمه شب از جای برخاست و من نیز بیدار شدم و به پدرم گفتم: کاری داری و یا چیزی می خواهی؟ پدرم گفت: الان مرحوم حاج ملا اسدالله را در خواب دیدم که به من گفت: همه کارها را برایم بجا آوردی و لکن نماز شب اول قبر را برای من نخوانده ای. هم اکنون برخیز و برایم بخوان که دیر نشده است. (۲)

۱- این رؤیا را حقیر از مرحوم حجه الاسلام آقای حاج سیدمحمد منتظری شنیدم.

۲- خواب مذکور را مرحوم حجه الاسلام آقای سیدعباس حسینی در تاریخ ۵ جمادی ۱۴۱۱ برای اینجانب نقل کرد.

{صفحه ۱۰۵}

مرحوم محدث قمی

جناب حجه الاسلام آقا حاج میرزا محسن محدث زاده نقل کردند: در آن ایام که در نجف اشرف بودیم، آیه الله حاج سید احمد مستنبط به پدرم بسیار علاقه داشت و از مریدان پدرم بود و همیشه می آمد و نماز را با پدرم می خواند و به ایشان اقتدا می کرد و در آن زمان هنوز ازدواج نکرده بود. هنگامی که پدرم در نجف از دنیا رفت، او در مراسم تشییع جنازه پدرم شرکت کرد و بعد از مراسم تشییع، ما متوجه شدیم که در همان ایام

مراسم جشن عروسی ایشان است و در تشییع جنازه پدرم، عده ای را برای مراسم جشن دعوت کرده است. ما از این ماجرا ناراحت شدیم، یکی از اعضای خانواده ما پدرم را شب در خواب می بیند و پدرم با ناراحتی به او می گوید: چرا از کارهای مستنبط ناراحت شده اید؟ مگر او کار بدی انجام داده است؟ (۱)

جنگ بین الملل دوم

در روزنامه ای به نقل از روزنامه تایمز لندن این رؤیای عجیب و شگفت آور درج شده است: یکیا زیردریایی ها که

۱- این رؤیا را جناب حجه الاسلام آقای حاج میرزا محسن محدث زاده فرزند مرحوم محدث قمی برای این حقیر نقل کردند.

{صفحه ۱۰۶}

در حال حرکت در زیر آب بوده است به کادر آن دستور استراحت داده می شود و افراد ارتشی مستقر در زیردریایی به استراحت می پردازند. یکی از آن ها در خواب می بیند: خواهرش که در کارخانه ای در لندن شاغل بوده است، خوابش برده و کارخانه در حال آتش گرفتن است. از وحشت از خواب بیدار می شود و مشاهده می کند که هوای داخل زیر دریایی در حال تمام شدن است، فوراً افراد را بیدار کرده و زیر دریایی را بالا می آورند و نجات پیدا می کنند. بعد از آن معلوم می شود که خواهر این مرد در همان وقت که در کارخانه خوابش می برد، در خواب می بیند که برادرش با کادر زیر دریایی به خواب رفته و هوای داخل آن در شرف تمام شدن است. از وحشت از خواب بیدار می شود و می بیند که کارخانه نزدیک به آتش گرفتن است و از بروز آن

حریق جلوگیری می کند. (۱)

اهمیت ولایت

یکی از برادران مورد وثوق و اعتماد که فردی کاسب و متدین است، برایم نقل کرد و گفت: برادری داشتم که فوت شد و به علت این که دارای فرزند صغیر بود، من متکفل امور فرزندان و اموال و قیّم آن ها بودم. برادر متوفای من مقداری

۱- از یادداشتهای مرحوم آیه الله حائری رحمه الله علیه.

{صفحه ۱۰۷}

بدهی داشت که من اقدام به پرداخت آن دیون نمودم. با یکی از کسانی که از برادرم طلب داشت راجع به میزان و مقدار بدهی اختلاف داشتیم و او مقدار بیشتر از آنچه ما گمان می کردیم بدهکار است، مطالبه می نمود و من هم به جهت رعایت مال یتیم، آن ها با دادن مبلغ م مورد درخواست آن طلبکار موافق نبودم. شبی در خواب مرحوم والد و همین طلبکار برادرم را دیدم که درب مغازه ای نشسته است. پدرم روی به من کرد و گفت: چرا حساب این آقا یعنی طلبکار برادرت را تسویه نمی کنی؟ سپس من از پدرم خواستم تا از آن عالم برایم نقل کند که آن جا چگونه است؟ پدرم در جواب گفت: نمی توانم بگویم. به پدرم گفتم: آیا بعد از این برایم خواهی گفت؟ پاسخ داد: آری!

من از خواب بیدار شدم و دیدم نزدیک اذان صبح است. با آن طلبکار برادرم ملاقات کردم و به او گفتم: طلب شما چه مقدار است؟ می خواهم آن را پرداخت کنم. گفت: مگر چه شده؟ گفتم: پدرم را در خواب دیدم و به من دستور داد که طلب شما را پرداخت کنم. ناگهان دیدم اشک از چشمانش جاری شد و گفت: چه قدر

عجیب و شگفت آور است، گویا مردگان از اعمال و کارهای ما باخبرند. مدت دو ماه از این ماجرا گذشت و من بدهکاری برادرم را پرداخت کردم، باز پدرم را در خواب دیدم که وارد اطاقی شد و من هم به دنبال او رفتم. در دست او

{صفحه ۱۰۸}

دفتری بود که آن را به من نشان داد و گفت: تمام آن چیزهایی که سؤال کردی در این جاست. (۱) من در آن دفتر نظر کردم، دیدم نوشته است: (وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي). (۲)

خواب سید حلاوی

مرحوم میرزای قمی به عتبات عالیات مشرف و در نجف خدمت سید بحرالعلوم اعلی الله مقامهما می رود و به ایشان می گوید: ما با همدیگر درس خوانده ایم (۳)، این کرامات و مقامات را شما از کجا کسب کرده اید؟ مرحوم علامه بحرالعلوم می فرماید: این کرامات را سید حلاوی به من عنایت نموده است. سید حلاوی در حله ساکن بوده، مرحوم میرزای

۱- ظاهراً مراد از این که «آن چیزهایی که سؤال کردی در این جاست» این باشد که اعمال و کارهای انسان در صورتی پذیرفته می شود که انسان ولایت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم را داشته باشد. حضرت رضا سلام الله علیه در حدیث سلسله الذهب فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» بعد فرمود: «بشروطها و انا من شروطها» عیون اخبار الرضا: ۲/۱۳۴ ح ۴.

۲- رؤیای مذکور را ایشان روز چهارشنبه ۵ صفر ۱۴۱۳ هجری قمری در منزلشان برای این حقیر نقل کردند.

۳- مرحوم علامه سید بحرالعلوم و میرزای قمی و ملامهدی نراقی و شیخ جعفر کاشف الغطاء این ها همه از

شاگردان وحید بهبهانی هستند.

{صفحه ۱۰۹}

قمی به حله نزد سید حلاوی می رود و می گوید: من با راهنمایی سید بحرالعلوم به خدمت شما آمده ام. میرزای قمی مشاهده می کند سید حلاوی خانه محقری دارد. سید حلاوی

می گوید: من سفری به بغداد رفتم و خواستم قبایی را خریداری کنم. فروشنده گفت: قیمت این قبا فلان مقدار است. من تمام آن پول را نداشتم و به او گفتم: نمی خواهم. صاحب مغازه پذیرفت که مبلغ باقی مانده را بعداً بپردازم، پس آن قبا را خریده و به حله مراجعت کردم.

پس از چندی به بغداد رفته تا بدهکاری خود را به آن شخص بپردازم، دیدم مغازه او بسته است، سؤال کردم؛ به من گفتند: او فوت شده و مطلع شدم که آن مرد یهودی بوده است. من بدهکاری خود را از شکاف درب مغازه به داخل انداختم تا به ورثه او برسد و باز گشتم. پس از آن در خواب دیدم آن فروشنده یهودی را در زنجیر می برند، وقتی مرا دید، نزدیک شد و طلب خود را درخواست نمود، من به او گفتم: طلب تو را به داخل مغازه ات انداخته ام. گفت: می بایست طلب مرا به خود من می دادی، آن طلب به من نرسید. من ساکت شدم. آن شخص گفت: پس به من اجازه بده تا به جای آن طلبی که از تو دارم، انگشت خود را به بدن تو بگذارم. هنگامی که انگشت خود را بر بدنم گذاشت، من به طوری سوختم که از خواب بیدار شدم. و پس از بیداری جای انگشت او بر بدنم باقی و اثر سوختگی در

{صفحه ۱۱۰}

آن نمایان بود. (۱)

خواب ابوالبقاء

در

سال ۵۰۱ هجری قحطی در عراق پدیدار شد و در نجف اشرف هر کیلو نان یک قیراط (۲) شد تا حدی که گرانی و قحطی برای مردم قابل تحمل نمود و مردم از نجف

کوچ کرده و به روستاها رفتند. ابوالبقاء پیرمردی ۱۱۰ ساله و کلیددار آستان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بود و فقط او در نجف ماند و حال او سخت شد. دختران و همسرش به او گفتند: ما نابود شدیم، تو هم مانند دیگران از این جا بیرون رو، شاید خداوند به زندگی ما گشایشی دهد. ابوالبقاء تصمیم گرفت که او نیز همانند دیگران به خاطر قحطی و تنگ دستی از نجف بیرون رود، پس به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و زیارت کرد و نماز خواند و بالای سر آن حضرت نشست و گفت: یا امیرالمؤمنین! صد سال تو را خدمت کردم و در ناخوشی از تو جدا نشدم! اما اکنون حال من و کودکانم از گرسنگی سخت شده و به ناچار از تو جدا می شوم و با تو وداع می کنم و این فراقی بین من و تو می باشد. ابوالبقاء با

۱- این جریان را مرحوم آیه الله محسنی ملایری رحمه الله علیه برای این حقیر در منزلشان به طور خصوصی نقل کردند.

۲- قیراط یک بیست و چهارم دینار است. المنجد: ۵۸۵.

{صفحه ۱۱۱}

کاروان بیرون رفت، تا به وقف و سورا که اطراف حله است، رسید. همراه ابوالبقاء گروهی با مرکب های خود شبانه از نجف بیرون آمدند و به ابو هبیش رفتند و در آن جا منزل کردند، ابوالبقاء هم با آن ها در منزل فرود آمد و در آن جا خوابید و

امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: ای ابوالبقاء! پس از عمری خدمت از من جدا شدی؟ برگرد به جای خود! پس ابوالبقاء با چشم گریان از خواب بیدار شد. از او پرسیدند: چه شده؟ ابوالبقاء خوابش را نقل کرد و به خانه اش در نجف

بازگشت. وقتی دخترانش او را دیدند، فریاد زدند و بر آمدنش اعتراض کردند. او جریان خواب خود را نقل کرد و به سوی حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و کلید را از خازن آن حضرت که در آن وقت ابوعبدالله قمی بود، گرفت.

دو روز گذشت و خبری نشد. روز سوم مردی آمد، همانند کسی که از سفر حج بازگشته و کوله باری به دوش داشت. و آن را گشود و از آن جامه ای را بیرون آورد و پوشید و به حرم رفت و زیارت کرد و نماز خواند و یک اشرفی به ابوالبقاء داد و گفت: برو غذایی برایم تهیه کن! ابوالبقاء رفت و غذایی تهیه کرد که خرما و ماست و نان بود. آن شخص گفت: این غذا با من سازگار نیست، این را برای فرزندانم ببر تا بخورند! و اشرفی دیگری داد و گفت: برای من مرغی با نان خریداری کن! ابوالبقاء آن غذا را تهیه کرد و در منزل طبخ کرد و پس از نماز ظهر و عصر آن مرد

{صفحه ۱۱۲}

به منزل ابوالبقاء آمد خوراک را خوردند و آن شخص پس از صرف غذا به ابوالبقاء گفت: سنهایی که با آن طلا را وزن می کنند، بیاور! ابوالبقاء نزد زید بن واقصه که زرگر بود، رفت و یک سینی که از سنگ

های وزن طلا نقره بود، آورد و آن مرد هم آن سنگ ها را در یک کفه ترازو نهاد و یک کیسه طلا با آن ها وزن کرد و در دامن ابوالبقاء ریخت و از جا برخاست و بار خود را بست و کفش پوشید که برود. ابوالبقاء گفت: آقا این طلاها را چه کنم؟ گفت: همه از آن توست. گفت: از طرف چه کسی است؟ گفت: آن کس که به تو فرمود: به جای خود برگرد. و اگر بیشتر از این سنگ ها آورده بودی، بیشتر به تو می دادم. ابوالبقاء غش کرد و بیهوش شد و آن مرد رفت و ابوالبقاء با آن طلاها دخترانش را شوهر داد و خانه اش را تعمیر کرد و توانگر شد. (۱)

خواب ام داود

صدوق (ره) از فاطمه دختر عبدالله بن ابراهیم بن حسن نقل کرده است: هنگامی که منصور، عبدالله محض، فرزند حسن مثنی، پسر امام حسن مجتبی علیه السلام را بعد از دو پسرش محمد و ابراهیم کشت، فاطمه دختر عبدالله گوید: پسر ام داود بن حسن را منصور دوانیقی در حالی که در زنجیر کشیده بود، با

۱- بحار الانوار ۴۲/۳۲۱.

{صفحه ۱۱۳}

عموزاده هایش به عراق برد و زندانی کرد مدتی از او بی خبر ماندم. من به درگاه خدا گریه و زاری می کردم و رهایش را طلب می نمودم و از برادران خود نیز می خواستم مرا دعا کنند که تا نمردم پسر را ببینم. به من خبر رسید که فرزندم کشته شده! گروهی گفتند: منصور او را با عموزاده هایش در زیر ستون قرار داده است. پس از شنیدن این خبر مصیبت و اندوهم افزون گردید که چرا دعایم

اجابت نشد، و دلم تنگ گردید و از فراق فرزند، پیر شدم و استخوانم آب شد و بر اثر پیری و ناتوانی از فرزندم نومید شدم. روزی به دیدن امام صادق علیه السلام رفتم و از فرزندم نومید شدم. روزی به دیدن امام صادق علیه السلام رفتم و از حال آن حضرت جويا شدم و برای آن حضرت دعا کردم. هنگامی که خواستم بازگردم، آن حضرت به من فرمود: ای ام داود (۱) از فرزندت چه خبر داری؟ وقتی نام فرزندم را شنیدم، گریستم و گفتم: فدایت شوم! داود کجا می باشد؛ او در عراق زندانی است و از دیدن او نومید شده ام؛ من از شما می خواهم که برای او دعا کنید که برادر رضاعی شما است. امام

صادق علیه السلام فرمود: با دعای استفتاح و اجابت و نجاح چه می کنی؟ آن دعایی است که درهای آسمان را بگشاید و فرشته ها به اجابت آن مژده دهند. (۲)

۱- ام داود مادر داود فرزند حسن پسر امام حسن مجتبی علیه السلام است: مستدرکات علم رجال: ۸/۵۵۳.

۲- این دعا که مشهور به دعای اجابت است در کتب ادعیه با آداب آن ذکر شده است. و در بحار الانوار ۹۵/۳۹۷ در باب عمل خصوص شب و روز نیمه ماه رجب مذکور است.

{صفحه ۱۱۴}

ام داود گوید: این دعا را با آداب آن انجام داده و پس از انجام آن، مقداری نماز خوانده و خوابیدم و همه فرشتگان، انبیا، شهیدان، ابدال و عابدانی را که بر آن ها رحمت فرستاده بودم، در خواب دیدم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند. و آن حضرت به من

فرمود: ای ام داود! مژده باد تو را! همه اینان که می بینی، یاران و برادران تو هستند که برای تو آموزش طلب کرده، و به روا شدن حاجت مژده می دهند. مژده باد تو را که خدا فرزندت را نگه دارد و به تو بازگرداند ان شاء الله.

ام داود گوید: از خواب بیدار شدم و پس از مدت کوتاهی، فرزندم داود از عراق آمد و بر من وارد شد و به من گفت: ای مادر! من در تنگ ترین زندان عراق و از نجات و رهایی خود ناامید بودم.

شب نیمه رجب در خواب دیدم زمین هموار گشت تا جایی که تو را روی حصیر در حال نماز دیدم و در اطراف تو، مردانی سبزپوش را مشاهده کردم که مشغول تسبیح بودند و مردی زیباروی که گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، با جامه ای نظیف و بوی خوش سخن می گفت و می فرمود: ای پسر زن صالحه! مژده باد تو را که خدا دعای مادرت را مستجاب کرد. هنگامی که از

{صفحه ۱۱۵}

خواب بیدار شدم، فرستاده منصور آمد و شبانه مرا نزد او برد. منصور دستور داد زنجیر از من باز کردند و به من احسان کرد و ده هزار درهم به من داد و دستور داد مرکبی برایم آماده نمودند و راهی مدینه شدم.

ام داود گوید: فرزندم را نزد امام صادق علیه السلام بردم و به او سلام کردم و فرزندم گزارش وضع خود را داد. آن حضرت فرمود: منصور، علی علیه السلام را در خواب دید و آن حضرت به او فرمود: فرزندم را آزاد کن، و گرنه تو

را در آتش می اندازم؛ و منصور هم آتش زیرپایش را دید. بعد از خواب بیدار شد و از عمل خود نادم و پشیمان شد و تو را آزاد کرد. (۱)

خواب ابو عبیده

ابن نما در کتاب «شرح ثار» نقل کرده است که ابو عبیده، پدر مختار، در صدد ازدواج برآمد. چند نفر از دختران قبیله را نزد او نام برده و به او پیشنهاد کردند، اما او نپذیرفت تا این که کسی در خواب به او گفت: رومه دختر زیبای وهب را به همسری انتخاب کن تا تو را ملامت نکنند. خوابش را برای نزدیکان و اهل خود ذکر کرد و آنها او را در این امر تشویق کردند؛ لذا ابو عبیده با رومه ازدواج کرد. رومه می گوید: هنگامی که بر مختار

۱- بحار الانوار: ۹۵/۳۹۸.

{صفحه ۱۱۶}

حامله شدم، در خواب دیدم کسی این اشعار را می خواند:

أَبْشِرِي بِالْوَكْدِ *** أَشْبَهُ شَيْءٍ بِالْأَسَدِ

إِذَا الرَّجَالُ فِي كَبَدٍ *** تَقَاتَلُوا عَلَى بَلَدٍ

كَانَ لَهُ حَظُّ الْأَشَدِّ (۱)

خوابی عجیب

علی بن عیسی اربلی گوید: پیشامد مهمی را شنیدم و آن این است که یکی از بزرگان عراق، کرامتی شریف از امام موسی کاظم علیه السلام ذکر کرده که به والایی مقام ایشان در نزد خدای تعالی گواهی می دهد و کرامت آن حضرت را پس از وفات روشن می نماید و شکی نیست که کرامت پس از مرگ، بالاتر از کرامت در زندگی است. آن رویداد این است که یکی از خلفای بزرگ را ناییی بود که از ممالیک و بندگان او محسوب می شد. آن مملوک از دنیا رفت و چون مورد توجه خلیفه بود، او را در کنار قبر امام هفتم علیه السلام دفن نمودند. آن جا در حرم آن حضرت، شخصی بود معروف به «صلاح» که بسیار مجاور حرم بود و در آن جا خدمت کرده و وظیفه شناس بود. او می گوید: پس از دفن آن مملوک

در کنار قبر امام علیه السلام، آن شخص را در خواب دیدم که قبرش شکافته

۱- بشارت باد تو را به فرزندی که شبیه ترین چیز به شیر است و هنگامی که مردان در سختی کارزارند و مقاتله کنند، او بیشترین بهره را دارد. (قصه کربلا: ۵۹۳).

{صفحه ۱۱۷}

شد و آتش از آن زبانه می کشید و دود و بوی گوشت سوخته آن قبر، حرم را پر کرده بود. امام علیه السلام را دیدم که ایستاده و به من که در حرم خدمت گذار بودم، فرمود که به خلیفه بگو: با همسایگی این ظالم، مرا آزار دادی. هراسان از خواب بیدار شده، بی درنگ صورت واقعه را ثبت کردم و به خلیفه گزارش کردم. چون شب تاریک شد، خود خلیفه به حرم آمد و سرکار (۱) را خواست و کنار آن قبر برد. بعد دستور داد قبر آن مملوک را بشکافند تا او را بیرون بیاورند. هنگامی که گور را شکافتند، با مشتی خاکستر روبه رو شدند و از مرده اثری نبود. در همین قصه، اثری است که انسان را از شمارش مناقب دیگر بی نیاز می سازد. (۲)

خواب احمد بن ابی ربیع

ابن ابی جمهور گوید: در سال ۲۷۱ هـ. ق وزیر مقتدر عباسی، ابن فرات، دفترداری به نام احمد بن ابی ربیع داشت و دست او، به جراحی بدی دچار شد. پس از مدتی آن زخم باعث شد که دست او سیاه شود و پزشک، فرمان بریدن دست او را داد. هر کس او را می دید، یقین می کرد که او تلف می شود و مردمان

۱- مراد از سرکار، همان نقیب و کسی است که امور حرم شریف را عهده دار بوده است.

۲- کشف

الغمه: ۲/۲۱۵.

{صفحه ۱۱۸}

از درمان او ناامید شده بودند تا این که حضرت علی علیه السلام را در خواب دید و از آن حضرت خواست که دست او را شفا دهد. آن حضرت به او فرمود: مرا با تو کاری نیست، نزد موسی بن جعفر علیه السلام می روی تا دست تو را عافیت بخشد. احمد صبح آن شب گفت که محمل آورید و مرا به قبرستان قریش ببرید! پس او را شست و شو دادند و معطر کردند و جامه ای بر او انداختند و بر سر قبر موسی بن جعفر علیه السلام بردند. احمد به امام هفتم علیه السلام پناه برد و دعا کرد و از تربت آن حضرت گرفت و به دست خود تا شانه مالید. فردای آن روز که دستش را باز کرد، مشاهده کرد و همه گوشت و پوست افتاده، و دست ریخته، تنها استخوان و پی و عروقش به جا مانده و بوی بدش هم از بین رفته است. خبر به وزیر مقتدر رسید و او را نزد وی بردند. تا این چنین دید، فرمان داد که او به محل کارش بازگشته و به کار خود مشغول گردد. (۱)

خواب نوه شهید ثانی

شیخ علی نوه شهید ثانی در «درالمنثور» در شرح حال خودش آورده که: من پسری داشتم به نام حسین که از نظر تقوا، هوش، استعداد و عبارت، فوق العاده بود و در سن ۲۲ سالگی از

۱- دارالسلام: ۱/۲۳۲.

{صفحه ۱۱۹}

دنیا رفت. پسر عمویش گوید: او را در خواب دیدم که به خانه ما آمد و درب خانه را زد و من بیرون آمدم و دیدم که بر اسب زیبایی سوار است. به او گفتم: به خانه ما بیا! گفت: نه، از خانه های شما خوشم نمی آید؛ چون ما در خانه هایی از لؤلؤ و گوهریم، ولی آمدم که به شما بگویم: کتابی عاریه و به رسم امانت از ملا افضل پیش من مانده که درباره آن وصیت نکردم و به همراه شانزده هزار درهم در صندوق است. شیخ علی می گوید: وقتی پسر عموی او این خواب را نقل کرد، من کسی را فرستادم و صندوق را باز کرد و کتاب نامبرده را به همراه شانزده هزار درهم در آن جا یافت و این، دلیل بر درستی آن خواب بود. (۱)

خواب ابونصر

ابونصر نیشابوری می گوید: من به بیماری شدیدی مبتلا شدم که در اثر آن، زبانم از کار افتاد و دیگر قادر بر تکلم نبودم. در دلم خطور کرد که حضرت رضا علیه السلام را زیارت کنم و در کنار پروردگار شفیع خود قرار دهم تا شاید خدا مرا عافیت عطا کرده و زبانم صحت یابد. پس بر مرکب خود سوار شدم و به قصد

۱- دارالسلام: ۲/۲۲۸.

{صفحه ۱۲۰}

مشهد و زیارت حضرت رضا علیه السلام حرکت کردم و در قسمت بالای سر آن حضرت ایستادم و دو رکعت نماز به جای آورده و آن گاه سجده کردم و مشغول دعا و

تضرع شده و آن حضرت را به درگاه پروردگارم شفیع قرار دادم که مرا سلامتی عطا کرده و زبانم را عافیت دهد. در همان حالت که در سجده بودم، خوابم برد و در خواب دیدم گویا قبر حضرت شکافته شد و شخصی گندم گون از آن بیرون آمد و به من نزدیک شد و مرا گفت: ای ابانصر! بگو لا الله

الا الله. من به او اشاره کردم که چگونه بگویم، در حالی که قدرت بر تکلم ندارم و زبانم کارایی ندارد؟ پس آن بزرگوار بر من صیحه ای زد و فرمود: قدرت پروردگار را انکار می کنی؟ بگو لا الله الا الله! ابونصر گوید: زبانم باز شد و توانستم لا الله الا الله بگویم. پس از خواب بیدار شدم و دیدم شفا یافته ام و برای تکلم و حرف زدن مشکلی ندارم. پس پیاده به سوی منزل خود حرکت کرده و لا اله الا الله می گفتم و پس از آن، دیگر زبانم برای سخن گفتن با مشکلی مواجه نشد و به راحتی سخن می گویم. (۱)

خواب سنایی

محمد بن احمد سنایی می گوید: من در خدمت امیر ابن

۱- مسند الامام الرضا: ۱/۱۶۱ عن عیون الاخبار ۲/۲۸۳.

{صفحه ۱۲۱}

ابی علی صغانی فرمانده سپاه بودم و او به من نیکی و احسان می کرد و این امر، باعث حسادت برخی از اصحاب و یاران او گردید. روزی ابن ابی علی کیسه ای را به من داد که در آن سه هزار درهم بود و به من امر کرد که آن را در خزاین و گنجینه های او بگذارم. من آن پول را برداشتم و بیرون آمدم و در جایگاه دربان و حاجب نشستم و با

مردم صحبت می کردم که در همان وقت، آن کیسه را از من ربودند و من متوجه نشدم. امیر غلامی داشت که او را خطلخ تاش می گفتند و او در آن جا بود. پس من نگاه کردم و کیسه را ندیدم و از هر کس که آنجا بود، جویا شدم، ولی آن اظهار بی اطلاعی کردند و

به من گفتند: در این جا چیزی نگذاشتی. من می دانستم که آن ها به من حسد ورزند و نخواستم ماجرا را به امیر بگویم؛ زیرا می ترسیدم که مرا متهم کند. پس در حیرت و سردرگمی رفته و فکر می کردم که کیسه پول چه شده است؟ پدرم هر گاه برایش مشکلی رخ می داد که او را ناراحت می کرد، به مشهد حضرت رضا علیه السلام می رفت و او را زیارت می کرد؛ خدا را در آن جا می خواند، تا مشکل او برطرف می شد من هم فردای آن روز نزد امیر رفته و از او خواستم که به من اجازه دهد تا به جهت کاری به طوس بروم. او به من گفت: برای چه چیزی قصد رفتن به طوس را داری؟ گفتم: آن کیسه پول را که به من امانت داده بودی، مفقود شده و به شخصی در طوس شک دارم، می روم تا شاید مال گمشده را بیابم. امیر

{صفحه ۱۲۲}

گفت: توجه داشته باش که موقعیت تو نزد ما به مخاطره نیفتد. سنایی گوید: من به امیر گفتم: من از این امر به خدا پناه می برم. گفت: اگر در برگرداندن آن مال تأخیر کنی، چه کسی ضمانت می کند؟ گفتم: اگر تا چهل روز باز نگرداندم، منزل و املاک من نزد شما باشد. پس به ابوالحسن خزاعی نوشت که آنچه من در طوس دارم، ضبط نماید، آن گاه به من اجازه داد که به سوی طوس بروم. پس من حرکت کردم تا به مشهد رفتم و حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردم و بالای سر آن حضرت دعا کرده و

از پروردگار خواستم که آن کیسه گمشده، پیدا شود و در همان جا خوابم برد. در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که به من فرمود: برخیز! خداوند حاجت تو را روا نمود. پس من از خواب بیدار شدم و تجدید وضو کرده و مقداری نماز خواندم و دعا کردم. برای مرتبه دوم خوابم برد، مجدداً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و به من فرمود: آن کیسه پول را خطلخ تاش ر بوده و آن را در خانه خودش در فلان نقطه (زیر کانون) دفن کرده و مهر صغانی بر آن باقی است. از خواب بیدار شدم و نزد امیر سپاه، صغانی بازگشتم و هنوز از موعدی که مقرر شده بود، - یعنی چهل روز - سه روز دیگر باقی مانده بود. پس بر او وارد شدم و به او گفتم: حاجت من روا شد. او هم حمد خدا را به جای آورد. من از نزد او بیرون آمدم و لباس سفر را عوض کردم و باز به نزد او آمدم، پس به من گفت: کیسه ای که به تو امانت

{صفحه ۱۲۳}

داده بودم، کجاست؟ به او گفتم: نزد غلام تو خطلخ تاش است. گفت: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب، کنار قبر حضرت رضا علیه السلام به من خبر داد.

سنایی گوید: وقتی این جمله را گفتم، دیدم امیر ناگهان به خود لرزید و دستور داد خطلخ تاش را احضار کنند. وقتی او آمد، امیر به او گفت: آن کیسه ای که از نزد سنایی برداشتی، کجاست؟

او انکار کرد و امیر به آن غلام علاقمند بود و او را بیش از دیگران عزیز می داشت، پس به شخص دیگری دستور داد که او را به زدن تهدید نماید. سنایی گوید: من به امیر گفتم: نیازی به زدن نیست؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از مکانی که کیسه را در آن جا پنهان کرده، مطلع گردانیده است. امیر به من گفت: آن جا کجاست؟ گفتم:

در خانه خطلخ تاش است و آن را با همان مهر که شما بر کیسه زده بودید، زیر «کانونی: که در منزل اوست، دفن نموده است. پس امیر کسی را که مورد وثوق بود به منزل خطلخ تاش فرستاد و آن جا را حفر کردند و کیسه ای که مهر امیر بر آن بود، بیرون آورده و نزد او آوردند. هنگامی که امیر به آن کیسه که حاوی پول ها بود نظر کرد، دید که هنوز سر آن کیسه باز نشده و مهر آن دست نخورده است، گفت: ای سنایی! من تا این زمان فضل تو را نمی دانستم و از این به بعد به اکرام و نیکی تو خواهم افزود. اگر می دانستم که تو قصد زیارت مشهد را داری، تو را بر یکی از مرکب های خودم سوار می نمودم.

سنایی

{صفحه ۱۲۴}

می گوید: من از اطرافیان امیر بر خود ترسیدم که مبادا کینه مرا در دل گرفته و مرا به بلایی گرفتار کنند؛ لذا از امیر رخصت طلبیده، راهی نیشابور شدم و به کسب و معامله مشغول گشتم. (۱)

خواب کُمیت بن زید شاعر

او از شعرای بزرگ قرن اول و دوم هجری است، به طوری

که از معاذ سؤال شد که شاعرترین مردم چه کسی است؟ گفت: بهترین آن ها در عصر جاهلیت امرء القیس و زهیر و عبید بن ابرص اند اما بعد از ظهور اسلام، بهترین آن ها فرزددق، جریر، اخطل و راعی می باشند.

به او گفتند: چرا کُمیت شاعر را ذکر نکردی؟ گفت: او بهترین شاعران اولین و آخرین است. از کُمیت نقل شده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، آن

حضرت به من فرمود: قصیده عینیه خود را برایم بخوان! پس من شروع به خواندن آن کردم تا به این بیت رسیدم:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحٌ غَدِيرٍ خُمٌّْ *** أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا (۲)

پس آن حضرت فرمود: راست گفتی! آن گاه آن حضرت بیت

۱- عیون اخبار الرضا: ۲/۲۸۸ ح ۱۰.

۲- و روز درختان، درختان غدیر خم، آن روز که پیامبر ولایت را بیان کرد، اگر او اطاعت شود.

{صفحه ۱۲۵}

دیگری را خواندند که این بود:

وَلَمْ أَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْمًا *** وَلَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقًّا أُضِيعَا (۱)

رؤیای صادق

میرزا یحیی ابهری می گوید: در خواب حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم که در حرم مطهر، بین ضریح و در وسط آن ایستاده است و نور جلالش، مانع از مشاهده جمالش می شود و پیرمرد محاسن سفیدی پشت به دیوار، مقابل آن حضرت و در کمال ادب ایستاده است.

میرزا یحیی گوید: چون خواستم داخل حرم شوم، آن پیرمرد مانع شد، زیرا حضرت فاطمه علیها السلام، خدیجه کبری علیها السلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در حرم بودند و دانستم که پیامبرانی که از اجداد آن حضرت بودند، با امامان معصوم علیهم السلام داخل حرم هستند. پس

من به پشت و از حرم بیرون آمدم تا به رواق رسیده و آن جا ایستادم. پهلوی خود شیخ جلیلی را دیدم که تمام محاسنش سفید بود، به او گفتم: آیا این پیرمرد محاسن سفیدی که خارج از حرم ایستاده، متولی حرم است؟ فرمود: با آن که بیش از یک ساعت است که به او متوسل

۱- روزی را همانند آن روز، و حقی را مثل آن حق که ضایع شد، ندیدم. (الغدیر: ۲/۱۸۳).

{صفحه ۱۲۶}

شده ای، او را نشناختی؟ گفتم: به حق این امام او را نشناختم. فرمود: او حبیب بن مظاهر است. گفتم: از کجا دانستی که به حبیب متوسل شده ام؟ فرمود: ما تو را می دیدیم. میرزا یحیی می گوید: من خجالت کشیدم که اسم او را بپرسم و هنگامی که رفت، از شخص دیگری اسم او را پرسیدم. گفت: او هانی بن عروه بود. پس تأسف خوردم که چرا او را نشناختم تا دامنش را بگیرم. (۱)

خواب ابوبکر حمابی

او که یکی از اصحاب حدیث و محدثین است، می گوید: یکی از مردم ودیعه ای نزد من به اسم امانت گذاشت و من آن را برای حفظ و نگهداری، در جایی دفن کردم؛ ولی مکان آن را فراموش کردم و در حیرت فرو رفتم. پس از مدتی، صاحب امانت نزد من آمد و ودیعه خود را طلبید، اما چون من مکان پنهان کردن آن را نمی دانستم مرا متهم کرد. پس من در حالی که ناراحت و حیران بودم، از خانه خود خارج شدم و گروهی از مردم را دیدم که به سوی مشهد حضرت رضا علیه السلام می روند. من نیز با آن ها به مشهد رفتم و آن حضرت را زیارت کرده و از خدای عزوجل را خواستم که محل ودیعه را پیدا کنم. پس در

۱- منتهی الامال: ۱/۳۱۶.

{صفحه ۱۲۷}

آن جا خوابم برد و در خواب دیدم که کسی نزد من آمد و گفت: ودیعه را در فلان مکان دفن نموده ای. پس من نزد صاحب آن امانت رفتم و او را به آن محلی آوردم که در خواب به من گفته بودند و خود یقین نداشتم که خوابی که دیده ام، درست است. پس صاحب ودیعه آن مکان را کند و ودیعه خود را در آن جا یافت. آن مرد پس از مشاهده این واقعه، آن را برای مردم بازگو می کرد و مردم را بر زیارت مشهد ترغیب و تشویق می نمود. (۱)

خواب ابوالخیری و عدی بن حاتم

فضل بن شاذان که از یاران حضرت رضا علیه السلام است، از کلبی نقل کرده است که او گوید: ابوالخیری با گروهی بر قبر حاتم گذر می کردند. او روی به قبر حاتم کرد و گفت: من به عرب خواهم گفت که نزد حاتم رفتیم و ما را پذیرفتی نکرد. پس شب را در آن جا خوابیدند و چون پاسی از شب گذشت، ابوالخیری بیدار شد در حالی که شترش روی زمین افتاده بود و حرکت نمی کرد. ابوالخیری فریادی کشید به طوری که یارانش بیدار شدند و گفتند: چه شده است؟ گفت: هم اکنون در خواب حاتم را دیدم که از قبرش بیرون آمد و با حربه ای که داشت، به زیر گلوی شترم زد و اشعاری را می خواند که مضمونش این است:

۱- عیون اخبار الرضا: ۲/۲۸۴.

{صفحه ۱۲۸}

البته ما میهمانان خود را از بیم سرزنش، با

تیغی که در دست داریم خوراک دهیم. دوستان ابوالخیری به او گفتند: حاتم از تو پذیرایی کرد، هم در زمان حیات و هم بعد از مرگش. پس آن شتر را نحر کرده و گوشت آن را پختند و مشغول خوردن گوشت آن شتر گشتند. فردای آن روز آماده حرکت شدند و ابوالخیری که شتر نداشت، بر شتر یکی از دوستانش سوار شده و به راه افتادند. در بین راه، به سواری رسیدند که شتری را یدک می کشید. وقتی که نزدیک شد، دیدند عدی بن حاتم است. عدی گفت: کدام یک از شما ابوالخیری است؟ ابوالخیری خود را معرفی کرد. عدی بن حاتم گفت: دیشب پدرم را در خواب دیدم که حال تو را به من

خبر داد و گفت تا تو را بر شتری سوار کنم؛ این شتر از آن تو می باشد، بر آن سوار شو. درباره این داستان، ابن داره غسی شعری به عربی سروده که مضمونش این است:

حاتم در جود و کرم ضرب المثل شد، پس از مردن و در زندگی با آن دمساز بود. قبرش از مهمانانی که بر او وارد شده بودند، پذیرایی کرد و پیش از آن، هرگز قبری از میهمان پذیرایی نکرده است. (۱)

۱- ترجمه دارالسلام: ۱/۱۲۶.

{صفحه ۱۲۹}

کرامتی از حضرت زینب علیها السلام

سید محمد باقر سلطان آبادی از بزرگان ارباب فضائل و راسخان در علم بوده است. او خود می گوید: در بروجرد به درد چشم بسیار سختی مبتلا شدم که پزشکان از معالجه ام عاجز شدند و مرا از بروجرد به سلطان آباد آوردند. مرض چشم من شدت پیدا کرد و چشم راستم ورم نمود ما به حدی که سیاهی چشم من نمایان

نبود. دیگر از شدت درد چشم، خواب و آرام از من گرفته شد. تمام طبیبان شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند. بعضی می گفتند: تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی دیگر می گفتند: تا چهل روز باید درمان کرد. این اظهارنظرها روح مرا خسته و افسرده نمود و سخت نگران و پریشان شدم، تا این که یکی از دوستان گفت: بهتر است برای شفا گرفتن به زیارت مشرف شوی. من عازم سفر هستم با من بیا و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی، شفا خواهی یافت. به او گفتم: من چگونه می توانم حرکت کنم،

مگر پزشک اجازه دهد؟ هنگامی که به پزشک مراجعه کردم، گفت: هرگز جائز نیست و اگر حرکت کنی، به منزل دوم نرسیده، یکسره بینایی خود را از دست خواهی داد. رفیق من رفت و یکی دیگر از دوستان به دیدن من آمد و گفت: بیماری تو را جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریض خانه اولیای خدا شفا نبخشد و گفت که:

{صفحه ۱۳۰}

من نه سال به طپش قلب مبتلا بودم و پزشکان از معالجه من عاجز شدند و تنها از تربت قبر حسین علیه السلام شفا حاصل شد و چنانچه میل زیارت داری، توکل بر خدا کرده و حرکت کن.

آقای سیدمحمدباقر می گوید: من با توکل بر خدا برای زیارت عتبات حرکت کردم، ولی پس از رسیدن به منزل دوم، بیماری ام شدید شد و چنان چشم راست من دردآور شد که از اثر آن، چشم چپم نیز به درد آمد. همه همراهان مرا سرزنش کرده و به اتفاق گفتند: بهتر است برگردی! چون

هنگام سحر شد، درد آرام گرفت و به خواب رفتم، را در عالم رؤیا دیدم که بر حضرت زینب سلام الله علیها وارد شدم و گوشه مقنعه ایشان را گرفته، بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم. دیگر هیچ الم و دردی در چشم خود احساس نکردم و با چشم سالم دیگرم فرقی نداشت. رفقای من به چشم من نگاه کردند و گفتند: اثری از آنچه قبلاً دیده بودیم، نیست. این کرامت حضرت زینب علیها السلام را برای دوستان زائر و غیر زائر تعریف کردم و سفر را به پایان رساندم. (۱)

خوابی درباره عبدالله بن مسعود

عبدالله بن مسعود از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله

۱- ریاحین الشریعه: ۳/۱۶۳ با تغییر در عبارات.

{صفحه ۱۳۱}

کسانی است که در همان روزهای اول ظهور اسلام مسلمان شده است و پس از اسلام، از جمله خدمت گزاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. او همان کس است که پیامبر به او فرمود: سوره نساء را برای من بخوان! عبدالله بن مسعود می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: چگونه من قرآن را بخوانم، در حالی که قرآن بر شما نازل گردیده است؟ فرمود: دوست دارم که آن را از دیگری بشنوم. او می گوید: من شروع به خواندن سوره نساء کردم، تا به این آیه رسیدم: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (۱) ناگهان دیدم اشک از چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرو ریخت.

سلمه بن تمام می گوید: مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد

و گفت: من دیشب خوابی برای تو دیده ام. عبدالله بن مسعود گفت: چه دیده ای؟ آن مرد گفت: در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که آن حضرت بر منبر بلندی نشسته بود و تو زیر آن منبر بودی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو می فرمود: ای پسر مسعود! بیا نزد من که بر تو ستم شده است. عبدالله بن مسعود به آن شخص گفت: تو را به خدا! آیا این خواب را دیده ای؟ گفت: آری. عبدالله بن مسعود گفت: تو را سوگند می دهم که از مدینه خارج نشوی تا بر بدن من نماز بخوانی. پس چند روزی نگذشت که عبدالله بن

۱- سوره نساء: ۴۱.

{صفحه ۱۳۲}

مسعود از دنیا رفت. (۱)

خواب زید بن علی علیه السلام

سعید بن جبیر گوید که به محمد بن خالد گفتم: زید بن علی نزد مردم عراق چه جایگاهی دارد؟ گفت: از مردم عراق چیزی نمی گویم، ولی از مردی به نام «نازلی» که اهل مدینه است، برایت نقل می کنم که گفت: در بین راه مکه و مدینه همراه زید بودم. او را در حالی دیدم که پس از فراغت از نماز واجب تا نماز واجب بعد، هم چنان نماز می خواند و همه شب را به عبادت می گذراند و بسیار تسبیح می گفت و این آیه را تکرار می کرد: (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ) (۲). یک شب با ما نماز خواند و این آیه را تا نیمه شب تکرار کرد. من بیدار شدم، دیدم او دست به سوی آسمان بلند کرده و می گفت: معبودا! عذاب

دنیا آسان تر از عذاب آخرت است؛ و می نالید. من نزد او رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا! امشب بی تابی بی سابقه ای داری! فرمود: ای نازلی! امشب در سجده خوابم برد و آینده خود را در خواب دیدم. دیدم گروهی با لباس هایی که چشم را خیره می کرد، نزد من آمده و گرد من جمع شدند.

۱- اسد الغابه: ۳/۳۹۴.

۲- سوره ق: ۱۹.

{صفحه ۱۳۳}

یکی از آن ها که بزرگ ایشان بود و دیگران از او اطاعت می کردند، گفت: او همین است؟ آن ها گفتند: آری! پس متوجه من شد و گفت: ای زید! تو را مژده می دهم که در راه خدا کشته خواهی شد و بدنت را به دار آویخته و سپس آن را به آتش می سوزانند و پس از آن هرگز آتش را نبینی. من هراسان از خواب بیدار شدم. ای نازلی! دوست دارم که چند بار به آتش سوخته شوم و خدا کار این امت را اصلاح نماید. (۱)

خواب کثیر بن صلت

ابن ابی الحدید گوید: هنگامی که زیاد بن ابیه خواست براثت و دوری جستن از علی علیه السلام و لعن او را بر اهل کوفه عرضه کند، و می خواست مخالفان را هرکس که قبول نکرد او را بکشد و خانه شان او را خراب کند، خداوند او را در همان روز مبتلا به طاعون کرد و بعد از سه روز به جهنم رفت، این واقعه، در ایام معاویه روی داد. (۲)

مؤید نقل ابن ابی الحدید، خبر مروی در امالی شیخ طوسی (۳) است که به سند معتبر از کثیر بن صلت (۴) نقل کرده

۱- تفسیر فرات: ۴۳۵.

۲- شرح نهج البلاغه: ۳/۱۹۹.

۳-

امالی شیخ طوسی ۲۳۳ح ۴۱۳ و ۶۲۰ح ۱۲۷۹.

۴- راوی حدیث در شرح ابن ابی الحدید و حدیث دوم امالی شیخ، «عبدالرحمن بن السائب: ذکر شده است.

{صفحه ۱۳۴}

است که زیاد بن سمیه مردم را فراهم آورد تا ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام برائت و دوری جویند و مردم از این کار در سختی فراوانی افتادند. کثیر بن صلت گوید: در آن حال، خوابم برد؛ در رؤیا کسی را دیدم که گویا ما بین زمین و آسمان را بسته بود. به او گفتم: کیستی؟ گفت: من نقاد ذوالرقبه ام که به سوی صاحب قصر، یعنی زیاد- لعنه الله علیه- فرستاده شده ام. وقتی از خواب بیدار شدم، ناگاه دیدم یک تن از غلامان زیاد از قصر خارج شد و گفت: اینک امیر از شما روی گردان و به حال خود مشغول است و فریاد از اندرون قصر بلند شد. من در این واقعه این شعر را سرودم:

مَا كَانَ مُنْتَهِيًا عَمَّا أَرَادَ بِنَا*** حَتَّى تَنَاوَلَهُ النَّقَادُ ذُو الرَّقَبَةِ

فَأَثْبَتَ الشَّقَّ مِنْهُ ضَرْبَهُ عَظُمَتْ*** كَمَا تَنَاوَلَ ظَلَمًا صَاحِبَ الرَّحْبَةِ (۵)

۵- او از تصمیمی که درباره ما داشت منصرف نشد، تا این که نقاد با گردنی کشیده او را ربود، و طاعون چنان ضربه مهلکی به او زد که او را دو نیم ساخت (زیاد، پیوسته می گفت: در نیمی از بدنم حرارت آتش می یابم. شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید ۳/۱۹۹). و این به خاطر ستم هایی بود که به صاحب رحبه (امیرالمؤمنین علیه السلام) روا داشت. (شفاء الصدور: ۱/۳۱۶).

{صفحه ۱۳۵}

رؤیایی درباره کتاب مفتاح الفلاح

این کتاب، از جمله آثار ارزشمند مرحوم شیخ بهایی قدس سره است که در باب ادعیه نوشته است. قاضی معزالدین که از بزرگ

ترین قضات اصفهان و معاصر با شیخ بهایی است، شبی یکی از ائمه علیهم السلام را در خواب می بیند که به او می فرماید: مفتاح الفلاح را بنویس و به عمل به آن کوشا باش. وقتی از خواب بیدار شد، هرچه از علمای اصفهان اسم آن کتاب را پرسید، گفتند: چنین کتابی را نمی شناسیم. شیخ بهایی در این وقت به بعضی نواحی ایران سفر نموده و در شهر کنجه (۱) مفتاح الفلاح را می نوشت و کسی از بر آن مطلع نبود. هنگامی که شیخ بازگشت، قاضی معزالدین بود، نزد شیخ رفت و از آن بزرگوار نیز در مورد از کتاب مفتاح الفلاح پرسید. شیخ فرمود: آری! من کتابی در دعا در این سفر تألیف کرده ام و اسم آن را مفتاح الفلاح پرسید گذاشتم، ولی تا به حال به کسی نگفته ام و نسخه اش را هم به کسی نداده ام که استنساخ کند. از شما از کجا این اسم را شنیده اید؟ هنگامی که قاضی خواب خود را نقل کرد؛ شیخ گریست و نسخه مفتاح الفلاح را به ایشان داد که از روی آن استنساخ کند و قاضی معزالدین اول کسی است که نسخه شریفه

۱- شهری از نواحی لرستان بین خوزستان و اصفهان است. معجم البلدان ۴/۴۸۲.

{صفحه ۱۳۶}

این کتاب را استنساخ کرده است. (۱)

خواب ابو وقاء

او از اهل هرات بود و قرائت قرآن می کرد. او خود می گوید: من در مجلس شاه قرآن می خواندم، ولی مردم گوش نمی دادند و به حرف زدن مشغول بودند. در سال ۳۶۰ در «فرغانه» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که

رنگ از رخسار مبارکش پریده بود، در خواب دیدم. پس به من فرمود: قرآن خدا را نزد مردمی می خوانی که حرف می زنند و گوش نمی دهند؛ پس از این، جز آن که خدا خواهد مخوان. ابوقواء می گوید: من از خواب بیدار شدم و تا چهار ماه زبانم بند آمد و قادر بر تکلم سخن گفتن نبودم و اگر می خواستم چیزی را به دیگران بفهمانم، آن را می نوشتم. محدثان از جریان من مطلع شدند و نزد آمدند. من خواب خود را برای، نوشتم؛ آن ها گفتند: امید است که زبانت باز گردد؛ زیرا پیامبر فرمود: جز آن که خدا خواهد. پس از چهار ماه، در همان جای نخست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدم. در حالی که رویی گشاده و خرم داشت و به من فرمود: توبه کردی و توبه ات نزد خدا قبول شد؛ زبانت را بیرون بیاور! من زبان خود را بیرون آوردم. آن حضرت با انگشت سبابه خود بر زبانم

۱- فوائد الرضویه: ۵۰۹.

{صفحه ۱۳۷}

کشید و فرمود: هنگامی که قرآن می خوانی، فقط تا زمانی که مردم گوش فرا می دهند، تلاوت کن. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم بحمدالله والمّنه زبانم باز گردید و می توانم سخن بگویم. (۱)

خواب قاسم بن اصبح

او فرزند اصبع بن نباته می باشد و اصبع از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. قاسم می گوید: مردی از قبیله بنی دارم را دیدم که چهره او سیاه شده بود، در حالی که قبلاً رخساری سفید و زیبا داشت. علت آن را از خود او جویا شدم، گفت: من جوانی را که اثر سجده در

پیشانی داشت و به همراه حسین علیه السلام به کربلا آمده بود، کشتم و در همان شب، شخصی را در خواب دیدم که نزد من آمد، گلویم را گرفت و مرا به سوی دوزخ کشاند. من فریاد می زدم و همه خاندان و قبیله ام فریاد مرا شنیدند. بعد گفت: آن کشته عباس بن علی بود و ادامه داد: آن مقتول هر شب به خوابم می آید و مرا به سوی دوزخ می کشد. قاسم بن اصبع گوید: من از همسایه او شنیدم که می گفت: از فریادش هیچ شب خواب نداریم. (۲)

۱- دارالسلام: ۱/۱۶۱.

۲- مقاتل الطالبیین: ۱۱۷ و ثواب الاعمال ۲۵۹ ح ۸.

{صفحه ۱۳۸}

خواب شیخ حرّ عاملی

او یکی از چهره های بزرگ عالم تشیع، عالمی برجسته، فقیهی متبحر و محدثی جلیل، شاعری توانا و صاحب تألیفات ارزشمندی است که از جمله آن ها وسائل الشیعه می باشد. او در یکی از آثار خود به نام اثبات الهداه می گوید: در سال های کودکی، زمانی که قریب ده سال از عمرم گذشته بود، به بیماری سختی دچار شدم، به گونه ای که

خویشان و نزدیکانم جمع شدند، می گریستند و یقین کردند که من در آن شب از دنیا می روم. من در حالی که بین خواب و بیداری بودم، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اثنی عشر علیهم السلام را دیدم و بر آنها سلام و با ایشان مصافحه نمودم و بین من و حضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که در خاطر من ماند، جز این که آن حضرت در حق من دعا کردند. هنگامی که بر حضرت صاحب الزمان علیه السلام

سلام کرده و با آن بزرگوار مصافحه نمودم، گریستم و گفتم: ای مولای من! بیم آن دارم که به سبب این بیماری بمیرم و به خواسته خود که همانا بهره مند شدن از علم و عمل است، نرسم. امام زمان - سلام الله علیه - فرمودند: ترس و خوف نداشته باش که تو در این بیماری از دنیا نمی روی؛ بلکه خدا تو را شفا می دهد و عمری طولانی خواهی داشت. آن گاه ظرفی که در دستشان بود، به من مرحمت کردند و من از آن نوشیدم و در همان حال افاقه پیدا کرده و تمام

{صفحه ۱۳۹}

آن مرض و بیماری از من زایل شد؛ و برخاسته و نشستم. از این حالت من نزدیکانم در شگفت شده و تعجب کردند و من از آنچه دیده بودم، چینی به آنها نگفتم و پس از گذشت چند روز از ماجرا، برای آنها بیان کردم. (۱)

رؤیای عجیب

باز همین عالم بزرگوار، یعنی شیخ حر عاملی قدس سره می گوید: روز عیدی بود و ما با گروهی از طالبان علم و اهل صلاح و نیکی، در قریه خود «مشغرا» (۲) نشسته بودیم. من به آن ها گفتم: ای کاش می دانستم تا عید سال آینده، چه کسی از این جماعت زنده می ماند و چه کسی از ایشان از دنیا می رود؟ در میان آن جماعت، مردی به نام شیخ محمد

که از هم در سان ما بود، گفت: من می دانم که تا عید دیگر و هم چنین عید بعد از آن، تا ۲۶ سال دیگر زنده خواهم بود، و این مطلب را به طور جزم و قطع می گفت! من به او گفتم: مگر

شما علم غیب داری؟ گفت: نه، ولی در حالی که به شدت بیمار بودم، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را در خواب دیدم و به آن حضرت گفتم: من بیمار هستم و بیم آن دارم که از دنیا بروم و برایم عمل صالحی

۱- اثبات الهداه: ۳/۷۱۰.

۲- قریه ای است در دامنه کوه لبنان. معجم البلدان: ۵/۱۳۴.

{صفحه ۱۴۰}

نیست که با آن خدا را ملاقات نمایم. آن بزرگوار به من فرمود: بیمناک باش که خدا تو را از این بیماری شفا دهد و تو نخواهی مرد؛ بلکه تا ۲۶ سال دیگر زندگانی خواهی کرد. سپس آن حضرت ظرفی را به من داد که من از آن نوشیدم و بیماری من خوب شد و شفا یافتم و برخاسته و نشستم و می دانم که این خواب شیطانی نیست. پس من تاریخ آن رؤیا را که آن مرد دیده بود- یعنی سال ۱۳۴۹ هـ.ق- یادداشت کردم و مدتی گذشت تا این که در سال ۱۳۷۲ برای مدتی به مشهد مقدس منتقل شدم و پس از تمام شدن آن مدت- یعنی ۲۶ سال- ناگهان به ذهنم خطور کرد که گویا مدت تمام شده است. پس به آن تاریخ که نوشته بودم مراجعه کردم و دیدم ۲۶ سال از تاریخ آن خواب می گذرد. با خود گفتم: آن مرد بایستی از دنیا رفته باشد. پس مدتی به مقدار یک یا دو ماه گذشت، تا این

که نامه ای از برادرم که در آن جا ساکن بود، به من رسید و به من خبر داد که آن مرد از دنیا رفته است. (۱)

خواب عابد بصری

نقل شده که مردی فاسق در نواحی بصره از دنیا

رفت و به علت این که او از جمله اصحاب گناه و فسق و فجور محسوب

۱- اثبات الهداه: ۳/۷۱۲.

{صفحه ۱۴۱}

می شد، کسی در مراسم تشییع او حاضر نشد.

همسر او پس از تجهیزش، با کمک برخی، او را به محل نماز گزاردن بر اموات آورد؛ اما کسی در واندن نماز بر بدن او شرکت نجست و این صرفاً به جهت زشتی کارها و بدی اعمال او بود. پس همسر او چهار مرد را اجیر کرد تا او را به قبرستان حمل کرده و دفنش نمایند.

هنگامی که جسد او را به قبرستان انتقال دادند، مردی از عابدان را که به زهد و پارسایی شهرت داشت، دیدند که در انتظار جنازه است. هنگامی که جنازه را آوردند، آن مرد عابد آمد و بر بدن او نماز گزارد و خبر در شهر منتشر گردید.

مردم شهر گرد آمده و بر آن جنازه نماز گزاردند و از عابد سؤال کردند: سبب نماز گزاردن بر بدن آن مرد چه بوده است؟ عابد گفت: من خوابیده بودم که منادی در

خواب مرا نداد داد: ای فلانی! برخیز و به سوی قبرستان رفته، میتی در آن جاست که به جز زنی، کسی نزد او نیست و بر او نماز بگزار که پروردگار او را مورد مغفرت خویش قرار داده است. پس مردم از همسر آن شخص سؤال کردند: او چه کرده است؟ همسرش گفت: او اهل گناه بود و شرب خمر می کرد؛ اما وقتی حالت سُکر و مستی او تمام می شد، لباس خود را عوض کرده و وضو می گرفت و نماز صبح خود را به جا می آورد تضرع کرده و می گریست و

می گفت: خدایا! نمی دانم که در کدام زاویه از آتش، جای من

{صفحه ۱۴۲}

است و کدام گوشه این بدن خبیث مرا در خود جای می دهد. خانه او از یتیمان و بی سرپرستان خالی نبود و آن ها را بیشتر از فرزندان خود گرامی می داشت و به آن ها نیکی می کرد. (۱)

خواب مستنجد

نام او یوسف، و فرزند محمد مقتفی خلیفه عباسی می باشد. او در سال ۵۱۷ هـ. ق متولد گردید و مادرش زنی به نام طاووس بوده است. (۲) پدرش در سال ۵۴۷ هـ. ق او را به عنوان ولی عهد خود منصوب کرد و پس از مرگ پدرش، مردم به فاصله یک روز و گفته شده همان روز با او بیعت کردند و زمام امور را به دست گرفت. (۳)

ابن خلکان در زندگی نامه او خوابی را نقل کرده است؛ او می گوید: مستنجد در زمان حیات پدرش مقتفی، در خواب دید ملکی از آسمان فرود آمد و در کف دست او چهار حرف خاء نوشت. مستنجد ندانست که تعبیر آن چیست، پس به دنبال خواب گزار فرستاد

و خواب خود را برای او نقل کرد. او گفت: شما در سال ۵۵۵ هـ.ق به خلافت خواهی رسید، و مراد از خاء

۱- الصدق: ۱۹.

۲- تاریخ الخلفاء: ۴۴۲.

۳- حیوه الحیوان: ۱/۱۳۶.

{صفحه ۱۴۳}

اول، خلافت؛ و خاء دوم، خمس (پنج)؛ و خاء سوم، خمسین (پنجاه)؛ و خاء چهارم، خمسمائه (پانصد) می باشد، و هم چنان شد که او گفته بود. (۱)

۱- وفيات الأعیان: ۵/۳۵۰.

{صفحه ۱۴۴}

فهرست منابع

۱- اثبات الهداه، شیخ حرّ عاملی، چاپخانه علمیه، قم.

۲- احیاء علوم الدین، غزالی، بیروت.

۳- الاحلام، الوری، بغداد.

- ۴- اسد الغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۵- ادب الطف، شبر، المطبعه الحیدریه، نجف.
- ۶- الارشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۷- الامالی، شیخ طوسی، مؤسسه البعثه، قم.
- ۹- بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- ۱۰- تاریخ الخلفاء، سیوطی، مکتبه السعاده.
- ۱۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی.
- ۱۲- تفسیر فرات، فرات کوفی، انتشارات وزات ارشاد.
- ۱۳- ترجمه دارالسلام، کمره ای، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۱۴- ثواب الاعمال، شیخ صدوق، انتشارات صدوق، تهران.
- {صفحه ۱۴۵}
- ۱۵- جامع
- الاجبار، سبزواری، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۱۶- حیاة الحیوان، دمیری، انتشارات شریف رضی، قم.
- ۱۷- ریاحین الشریعه، محلاتی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۱۸- روضات الجنات، خوانساری، انتشارات اسماعیلیان، قم.

- ۱۹- روضه کافی، کلینی، انتشارات اسلامیة، تهران.
- ۲۰- رجال نجاشی، نجاشی، انتشارات داوری، قم.
- ۲۱- زهر الربیع، جزائری، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ۲۲- السیره النبویه، ابن هشام، مکتبه الحلبي، مصر.
- ۲۳- سفینه البحار، محدث قمی، انتشارات سنائی، تهران.
- ۲۴- سکردان السلطان، تلمسانی، مکتبه الحلبي، مصر.
- ۲۵- شفاء الصدور، طهرانی، انتشارات سیدالشهداء.
- ۲۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۲۷- صدف، شیروانی، چاپ سنگی.
- ۲۸- الغدیر، علامه امینی، مکتبه امیرالمؤمنین.
- ۲۹- عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، انتشارات علمی، بیروت.
- ۳۰- فروع کافی، کلینی، انتشارات اسلامیة، تهران.
- ۳۱- فوائد الرضویه، محدث قمی، چاپ قم.
- ۳۲- قصه کربلا، نظری منفرد، انتشارات سرور، قم.
- ۳۳- کشف الغمه، اربلی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز.
- ۳۴- لهوف، ابن طاووس، انتشارات بخشایش، قم.

۳۵- مقتل الحسین، خوارزمی، مکتبه المفید، قم.

{صفحه ۱۴۶}

۳۶- معجم البلدان، یاقوت حموی، دار صادر، بیروت.

۳۷- مقدمه، ابن خلدون، انتشارات اعلمی، بیروت.

۳۸- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، انتشارات اسماعیلیان، قم.

۳۹- مجمع البیان، طبرسی، انتشارات اسلامیة، تهران.

۴۰- مسند الامام الرضا، عطاردی، انتشارات آستان قدس، مشهد.

۴۱- منتهی الآمال، محدث قمی، انتشارات اسلامیة، تهران.

۴۲- المنتظم، ابن جوزی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۴۳- مستدرکات علم الرجال، نمازی، انتشارات شفق.

۴۴- منتخب التواریخ، ملا هاشم خراسانی، انتشارات اسلامیة، تهران.

۴۵- نهج البلاغه، الشریف الرضی، انتشارات هجرت.

۴۶- وفيات الاعیان، ابن خلکان، انتشارات شریف رضی، قم.

۴۷- یادداشت ها، آیه الله حائری، خطی.

{صفحه ۱۴۷}